

شرح عقیده طحاویہ

تألیف:

محمد ناصر الدین آلبنی

مترجم:

حامد فیروزی

چاپ اول ۱۴۳۰/۱۳۸۸ھ

عنوان کتاب: شرح عقیده طحاویه
نویسنده: محمد ناصر الدین آلبنی
مترجم: حامد فیروزی
موضوع: مجموعه عقاید اسلامی
نوبت انتشار: اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار: آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری
منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعين الحمد لله رب العالمين

علامه، حجه الاسلام، ابوجعفر وراق طحاوی رحمته می گوید:

این عقیده اهل سنت و جماعت و فقهای مانند: ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی، ابویوسف یعقوب بن ابراهیم انصاری و ابو عبدالله محمد بن حسن شیبانی است، در حقیقت همان اصول دینی است که پروردگار جهانیان فرستاده است^(۱):

۱- در مورد توحید الله به توفیق او تعالی می گوئیم: قطعاً الله یکتاست^(۲).

۱- این افزوده از نسخه (خ) و... گرفته شده است.

۲- اول: شرک در ربوبیت، این نوع شرک بسیار کم است، هر چند معتزله عقایدی دارند که، به این نوع شرک نزدیک است، آن‌ها معتقدند «شر» از آفریده‌های خود انسان است و رسول الله صلی الله علیه و آله در اشاره به همین نوع شرک می فرماید: «قدری‌ها» مجوس این امت‌اند. این حدیث را در منابع متعدد تحقیق کرده‌ام و در صحیح جامع الصغیر تحت شماره ۴۳۱۸) به این منابع اشاره شده است.

دوم: شرک در الوهیت یا عبادت؛ و آن این که با الله تعالی کسی دیگر مانند: پیامبران و نیکوکاران را عبادت کنند به این صورت که از آنان فریادخواهی و فریادرسی کنند و در هنگام گرفتاری‌ها و سختی‌ها آنان را صدا زنند و امثال این‌ها، متأسفانه این نوع شرک در این امت فراوان است! اما بیشترین گناه این شرک به دوش علما و صاحب نظرانی است که این نوع شرک را تأیید می کنند البته باید بدانیم که مشرکین مسلمان نما، اسم آن را عوض کرده و توسل گذاشته‌اند.

سوم: شرک در صفات؛ و آن این است که برخی مخلوقات را به برخی صفات مخصوص الله توصیف کنند، مانند: آگاهی از غیب، این نوع شرک در میان صوفی‌ها و کسانی که تحت تأثیر آنان قرار گرفته‌اند، بسیار زیاد است. مانند: این که در مدح پیامبر اسلام می گویند: دنیا و آنچه در دنیاست از سخاوت توست؟! و آگاهی از لوح محفوظ و نوشته‌های پروردگار از دانش توست!؟.

از این جاست که برخی دروغ پردازان گمراه، گمان می کنند پیامبر صلی الله علیه و آله را در این زمانه در حال بیداری ملاقات می کنند و از او در خصوص مسایلی که در دل برخی افرادی که با آنان رفت و آمد دارند و از آنان پوشیده است، سؤال می کنند و ادعا می کنند که پیامبر از آنان خواسته در برخی امور مردم امیرشان باشند؟! این در حالی است که رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان زندگی خود از باطن مردم بی خبر بوده است. الله تعالی می فرماید: ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنِيَ

۲- هیچ چیز همانند او (الله) نیست^(۱).

۳- هیچ چیز الله را ناتوان نمی‌کند.

السُّوءُ...» [الأعراف: ۱۸۸]. «اگر غیب می‌دانستم منابع فراوانی نصیب خود می‌کردم و اصلاً شر و بلا به من نمی‌رسید.»

وقتی پیامبر ﷺ در حال زندگی از غیب بی‌خبر بوده، چگونه بعد از وفات و انتقال به رفیقِ اعلیٰ، از غیب آگاه است؟!.

این سه نوع شرک‌اند که هر کس آن‌ها را در چارچوبه توحید از او تعالی نفی کند، و الله را در ذات، عبادات و صفاتش یکتا بداند، موحد است، موحدی که تمام فضایل و ویژه موحدان شامل حال او خواهد شد اما عقیده‌ی هر کس در این چیزها ایراد داشته باشد، آیه: (اگر به الله شرک ورزی قطعاً اعمال تو نابود خواهد شد و تو از ضرر کنندگانی). خطاب به اوست.

برادر مسلمان! این را خوب بیاد داشته باش، زیرا این مهم‌ترین اصل در باب عقیده است، به همین علت مصنف بحث عقیده را با آن شروع کرده است و هر کس خواهان بحث مفصل در این موضوع است می‌تواند به شرح این عقیده (شرح ابی‌العز حنفی)، کتاب‌های ابن تیمیه، ابن قیم و ابن عبدالوهاب و کسان دیگری که راه آنان را پیموده‌اند، مراجعه کند. «پرودگارا! ما و برادران ما را که پیش از ما با ایمان از دنیا رفته‌اند، مورد مغفرت قرار ده).

۱- این یکی از اصول توحید است، اصلی که در آن هیچ چیز در ذات، صفات و افعال همانند الله نیست. لیکن مبتدعان و تاویل‌کنندگان این را به عنوان اصلی برای نفی بسیاری از صفات الله تعالی قرار داده‌اند لذا هرگاه ایمان به یکی از صفات الله در نظرشان ناخوشایند بیاید با تأویل و تخریب آن را انکار می‌کنند و استدلال‌شان آیه‌ی: (هیچ چیز همانند او [الله] نیست) است. آنان با تجاهل از خواندن همه آیه که در آخر آن آمده: صفات الله را انکار می‌کنند. در این آیه منزّه بودن الله و هم مثل بودن با مخلوقات و نیز اثبات صفات با هم آمده است. بنابراین هر کس می‌خواهد عقیده صحیح داشته باشد باید الله تعالی را از تشابه به حوادث بدون تاویل و تعطیل صفات، منزّه بداند، و صفاتی را که الله در کتابش و پیامبر ﷺ در سنت گفته‌اند بدون تمثیل [همانند قایل شدن] ثابت بداند و این مذهب سلف، صحابه، تابعین و تبع تابعین است و نظریه طحاری به پیروی از امام ابوحنیفه و دیگر ائمه همین است، برای توضیح کامل این موضوع به شرح «ابی‌العز» مراجعه شود. پس بر ماست که در هدایتی که پیموده‌اند، به آنان اقتدا کنیم).

- ۴- معبود به حقی جز او نیست.
- ۵- ذات الله قدیمی^(۱) است که آغازی ندارد و وجود ذات او تعالی بی انتهاست.
- ۶- الله هرگز فنا و نابود نمی شود و آغازی دوباره او را نیست.
- ۷- چیزی جز آنچه اراده می کند، نمی شود.
- ۸- در تصور و خیال نمی گنجد، و فهم ها نمی توانند او را درک کنند.
- ۹- به مخلوقات شباهت ندارد^(۲).

۱- باید دانست که واژه قدیم از اسماء الله تعالی نیست. این واژه از دست آوردهای متکلمین است، زیرا «قدیم» در لغت عربی که قرآن به آن نازل شده به معنای چیزی است که از چیز دیگر جلوتر وجود داشته باشد. مثلاً: به چیز عتیقه می گویند این قدیمی است، و به چیز تازه و نو می گویند این جدید است. الله تعالی می فرماید: ﴿حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾ [یس: ۳۹]. «تا چون شاخه‌ی خشکیده قدیمی بازگردد». و عرجون قدیم چوبی که خوشه خرما بدان آویزان است، تا عرجون جدید باقی می ماند و با بوجود آمدن عرجون جدید، عرجون قبلی می شود عرجون قدیم. این تحقیقی است که شیخ الاسلام در مجموع الفتاوا (ج ۱ ص ۲۴) شارح در شرح این عقیده کرده است. اما شیخ ابن مانع در این بحث به نقل از کتاب «البدائع» ابن قیم می نویسد: می توان الله را به «قدیم» به این معنای که از وجود همیشگی او از پیش خبر می دهیم، توصیف کنیم؛ زیرا این خبر است و باب اخبار از صفات الله که توقیفی است، گسترده تر است.

آلبانی رحمه الله می گوید: شاید به همین علت است که گاهی این تیمیه این صفت را به کار می برد. این بحث در ماده «۴۵» توضیح داده خواهد شد..

۲- این ردیست بر شبهه آنانی که خالق را به مخلوق تشبیه می کنند. الله سبحانه و تعالی می فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]. «هیچ چیز همانند او نیست، شنوا و بیناست».

منظور از آیات صفات آن طور که مبتدعان می گویند نیست. امام ابوحنیفه در فقه اکبر می گوید: در هیچ چیز به مخلوقاتش شبیه نیست و مخلوقات هم در هیچ چیز شبیه او نیستند، سپس می گوید: «تمام صفات او تعالی با صفات مخلوقات متفاوت است، علم دارد نه مانند علم ما، قدرت دارد، نه مانند قدرت ما، می بیند نه مانند دیدن ما».

- ۱۰- الله زنده‌ایست که نمی‌میرد، پایدار و بیداری است که هرگز نمی‌خوابد.
- ۱۱- خالق است بدون این که نیاز داشته باشد، روزی دهنده است بدون هیچ گونه سختی و مشقتی.
- ۱۲- می‌میراند بدون ترس، بر می‌انگیزد بدون مشقت.
- ۱۳- همواره با صفاتش پیش از خلق مخلوقات بوده، با وجود مخلوقات و چیزی که قبلاً نبود، بر صفاتش افزوده نشده با صفاتش از ازل بوده و تا ابد خواهد بود.
- ۱۴- پس از خلقت مخلوقات نام خالق و بوجود آوردن آفریده‌ها نام «باری» برای مصداق پیدا نکرده، بلکه از اول ذات الله مصداق این صفات بوده است.
- ۱۵- معنای ربوبیت (پرورش دهنده) در ذات اوست نه معنای پرورش داده شده، همه مفاهیم خالق بودن در او تعالی است، مفاهیم مخلوق بودن در او راه ندارد.
- ۱۶- همان‌گونه که الله زنده‌کننده‌ی مردگان پس از زنده کردن‌شان است، پیش از زنده کردن‌شان هم سزاوار و شایسته این نام بوده است و همین طور پیش از بوجود آوردن مخلوقات، شایسته و سزاوار نام خالق بوده است.
- ۱۷- این بدان سبب است که الله تعالی به هر چیز تواناست^(۱) و هر چه به او نیاز دارد، انجام هر کاری برایش آسان است؛ به چیزی نیاز نیست، «هیچ چیز همانند او نیست، او شنوا و بیناست».

۱- ابن مانع در (ص/۷) می‌گوید: برخی گفته‌اند: «هو علی‌ما یشاء و قدیر» «او بر هر چه بخواهد تواناست». این درست نیست، بلکه درست همان است که در قرآن و سنت آمده است، که الله بر همه چیز تواناست، زیرا خواست و قدرت الله عام است، بر خلاف معتزلی‌ها، که معتقدند الله نخواستسته بنده گناه کند لذا گناه و معاصی به اراده بنده است نه به اراده الله؟! به همین علت یکی از گمراهان چنین سروده است:

«نادان و آن که سخن او را می‌گوید، گفته است معاصی از حکم و تقدیر خالق است! اگر آنچه می‌گوید، درست است پس چرا الله دستور داده زنا کار حد بخورد و دست دزد قطع گردد؟!».

- ۱۸- خلق را با علم‌اش آفریده است.
- ۱۹- برای مخلوقات اندازه‌های مشخص مقدر کرده است.
- ۲۰- پایان عمر همه را تعیین نموده است.
- ۲۱- هیچ چیز حتی پیش از خلقت برای او پوشیده نیست لذا او تعالی از پیش از عمل آن‌ها آگاه بوده است.
- ۲۲- الله بندگان را به اطاعت از خود دستور داده و از معصیت خود نهی کرده است.
- ۲۳- هر چیز به خواست و تقدیر الله در حرکت است، خواست اوست که اجرا می‌شود، بندگان اراده‌ی مستقلی ندارند بجز آنچه الله برای‌شان خواسته است لذا آنچه الله برای‌شان خواسته، می‌شود، هر چه نخواسته نمی‌شود^(۱).

ابوالخطاب در توضیح حقیقت می‌گوید: شعر «گفتند: خالق افعال بندگان کیست؟ گفتم: خالق جز معبود بسیار بزرگ نیست؛ گفتند: آیا کار زشت از اراده اوست؟ گفتند: هر چه هست از اراده مولاست». «اگر الله اراده نمی‌کرد این‌ها انجام نمی‌شدند و این برای الله نقصی نبود، او پاک‌تر و بالاتر است از این‌که چیزی او را عاجز و ناتوان کند» این اراده‌ای که ابوالخطاب در این شعر توضیح داده است اراده «کونی قدری» است نه اراده «کونی شرعی».

۱- معنای این سخن این است که آنچه در این هستی از خیر و شر هدایت و گمراهی به وقوع می‌پیوندد به خواست و اراده فراگیر اوست. آیاتی که دلالت بر این دارد بسیار زیاد و معروف است. می‌توان این آیات را در شرح عقیده‌ی ابی‌العز و جاهای دیگر مطالعه نمود. منظور از این ماده، در ردّ معتزله است، آنانی که عموم خواست الله را نفی می‌کنند، اما باید دانست که اراده پروردگار مستلزم محبت و رضایت او تعالی نیست و معنای این سخن این نیست که هر چه به اراده پروردگار اتفاق می‌افتد، الله آن را دوست دارد. پس محبت چیزی غیر از اراده است و گرنه بین فرمان بردار و نا فرمان در نزد الله تفاوتی نبود. برخی از بزرگان معتقد به «وحدۃ الوجود» تصریح کرده‌اند که فرمان بردار و نا فرمان در نزد الله فرقی ندارد و هر دو الله را در چارچوبه اراده‌اش اطاعت کرده‌اند.

عقیده سلف اُمت، فقها و بیشتر کسانی که تقدیر الهی را قبول دارند؛ اعم از اهل سنت و دیگران این است که اراده الهی با محبت الهی متفاوت است و فرق دارد.

۲۴- هر کس را بخواهد به فضل و کرم خود هدایت و در پناه خود حفظ می‌کند عافیت می‌دهد و هر کس را بخواهد به عدالت خود گمراه، ذلیل و مبتلا می‌گرداند.

۲۵- همه تغییر و تحولات به اراده الله و در چارچوبه‌ی فضل و عدل اوست.

۲۶- الله از داشتن ضد و همانند بالاتر است.

۲۷- کسی را یارای رد و تغیب حکم و تقدیر الهی نیست و کسی نمی‌تواند بر فرمان الهی غلبه کند.

۲۸- به همه‌ی آنچه گفته شد ایمان داریم و یقین داریم که همه از جانب الله است.

صاحب قصیده «بدء الامالي» با اشاره به این می‌گوید: «خیر و شر در اراده الهی بوده است، لیکن به شر و زشتی راضی نیست».

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «قدری‌ها معتقدند که الله کفر و فسق و عصیان را دوست نداشته حتی اراده هم نکرده، در نتیجه ممکن است چیزی را الله نخواهد، اما بشود و چیزی را بخواهد اتفاق نیافتد». و گروهی از کسانی که صفات الله را ثابت می‌دانند، معتقدند: آنچه الله بخواهد می‌شود و آنچه نخواهد نمی‌شود. به این ترتیب ممکن است که گاهی الله کفر، فسق و عصیان را اراده کند ولی هدف از این اراده این نیست که آن را جزو دین قرار دهد، یا این که موارد مذکور را برای کافر اراده کند و برای مؤمن اراده نکند؛ نتیجه این که، الله کفر و فسق و عصیان را دوست داشته نه به عنوان دین، و این‌ها را برای کافر دوست دارد و برای مؤمن دوست ندارد!

هر دو نظریه فوق اشتباه و مخالف قرآن، سنت، اجماع سلف و ائمه است؛ زیرا آنان اتفاق نظر دارند که هر چه الله خواهد می‌شود و هر چه نخواهد نمی‌شود. لذا چیزی صورت نمی‌گیرد مگر با خواست و معیشت الهی. بطور کل الله فساد را دوست ندارد و کفر را برای بندگانش نمی‌پسندد اما کفار چیزی را می‌خواهند که الله آن را دوست ندارد. ر.ک. به مجموع الفتاوا (۱۱۵/۶-۱۱۶) و شرح آن در الشفاء العلیل ابن قیم از (ص/۱۲ تا ۱۳۴).

۲۹- و معتقدیم که محمد بنده برگزیده و پیامبر ﷺ انتخاب شده و رسول تأیید شده الهی است^(۱).

۳۰- معتقدیم که محمد، خاتم پیامبران و پیشوای پرهیزگاران و سردار انبیا است^(۲). پیامبر ﷺ حبیب پروردگار جهانیان است^(۳).

۱- باید دانست که هر رسول نبی هست ولی هر نبی رسول نیست و فرقه‌هایی بین رسول و نبی ذکر کرده‌اند که نمی‌توان این فرقه‌ها را در تفسیر آلوسی (۴۵-۴۴۹/۵) و... مطالعه نمود. شاید دقیق‌ترین تفاوت این باشد که رسول به کسی می‌گویند که با شریعت جدید مبعوث شده اما نبی به پیامبری می‌گویند که برای تأیید شریعت پیامبر پیش از خودش مبعوث شده است و طبعاً نبی هم مأمور است که شریعت الهی را ابلاغ کند و از طرفی بدیهی است که علما هم باید دین الله را به مردم برسانند، پس واضح است آنانی که برای تأیید شریعت پیش از خودشان مبعوث می‌شوند به طریق اولی مأمورند که شریعت پیامبر پیش از خودشان را ابلاغ کنند.

۲- این عقیده در احادیث بسیار زیادی به ثبوت رسیده و امت اسلامی هم آن را پذیرفته‌اند. شارح «ابی‌العز» برخی از این روایات را در (ص/۱۶۸ چاپ چهارم) ذکر کرده است، می‌توان به آنجا رجوع نمود. این روایات باور قطعی را برای انسان به اثبات می‌رساند که پیامبر سرور رسولان است. با کمال تأسف باید بگوییم، آنانی که شرط قبولی روایات را متواتر بودن می‌دانند به این حقیقت ایمان ندارند.

آری، افرادی هم‌چون شیخ شلتوت و دیگران که معتقدند عقیده به جز از قرآن گرفته نمی‌شود چگونه به این حقیقت ایمان دارند و بنده [آلبانی] همه‌ی این‌ها را به ۲۰ صورت در رساله‌ای بنام «وجوب الاخذ بحديث الاحاد في العقيدة و الرد علي شبه المخالفين» پاسخ داده و رد کردم و در آخر آن رساله ۲۰ مثال از عقاید ذکر کرده‌ام که در احادیث صحیح ثابت است لذا هر کس منکر ثبوت عقاید با خبر واحد باشد؛ بر او لازم است که بر آن‌ها ایمان نداشته باشد و این‌که پیامبر، سید رسولان است یکی از آن موارد است. برای تحقیق بیشتر به آن رساله رجوع شود..

۳- آلبانی می‌گوید: پیامبر خلیل پروردگار جهانیان است چرا که: خلیل بودن بالاترین و کامل‌ترین درجه محبت است و به همین دلیل پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَنِي خَلِيلًا كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا». «الله مرا خلیل گرفته، همان‌طور که ابراهیم را خلیل گرفته است». «ابن‌ماجه/۱۴۶» بنابراین در هیچ روایتی

۳۱- هر ادعای پیامبری پس از پیامبر اسلام گمراهی و هوا پرستی است^(۱).

ثابت نیست که پیامبر به حبیب الله توصیف شده باشد. این نکته ایست که توجه به آن ضروریست، برای توضیح بیشتر به بند «۵۲» در کلام شارح رجوع شود.

۱- آلبانی می گوید: پیامبر ﷺ از روی خیر خواهی و به هدف بیم دادن امت در روایات زیادی از ظهور دجالان و دروغ پردازان فراوانی خبر داده است و در برخی روایات می فرماید: «كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». «همه این دجالان گمان می کنند که پیامبر هستند، بدانید که من خاتم پیامبری نیستم». مسلم (ش/۲۳۸۰) و نگا: «الصحيحه/۱۶۸۳».

یکی از این دجالان میرزا غلام احمد قادیانی است که ادعای نبوت کرده و در کشورهای اسلامی مراکزی دارند که مسلمانان را گمراه می کنند، تعدادی از اینها در سوریه نیز هستند، الله ریشه‌ی شان را بکنند و آنان را نابود کند. این گروه باورهای زیادی غیر از عقیده‌ی بقای نبوت پس از پیامبر ﷺ دارند. در این مورد سلف و پیشوای شان ابن عربی صوفی است. قادیانی‌ها در این خصوص رساله‌ای دارند که از اقوال ابن عربی در تایید عقیده‌ی شان جمع آوری کرده‌اند. از آنجایی که سخنان ابن عربی مستند بوده کسی از مشایخ صوفیه نتوانسته پاسخ آنها را بدهد؛ این در حالی است که بزرگان صوفیه از یک طرف مقلد ابن عربی هستند و از طرفی هم قاطعانه معتقدند قادیانی‌ها کافرند!!! در این بحث مختصر جای ذکر همه عقایدشان نیست. بدون شک قادیانی‌ها از کسانی هستند که پیامبر ﷺ به آنها اشاره کرده است. در حدیثی صحیح، پیامبر ﷺ می فرماید: «يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ دَجَالُونَ كَذَّابُونَ يَأْتُونَكُمْ مِنَ الْأَحَادِيثِ بِمَا لَمْ تَسْمَعُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ فَإِيَّاكُمْ وَإِيَّاهُمْ لَا يُصَلُّونَكُمْ وَلَا يَفْتِنُونَكُمْ». «در آخر الزمان دجال‌های دروغ‌گو روایاتی می آورند که شما و پدرانتان نشنیده‌اید [و در کتاب‌های معتبر مسلمانان نیست] بر شماست که از آنان دوری کنید و مواظب باشید که شما را گمراه نکنند و در فتنه نیاندازند». این حدیث را طحاوی در مشکل الآثار (۴-۱۰۴) روایت کرده و در صحیح مسلم نیز تحت (ش/۱۶) وجود دارد. از بارزترین خصوصیات شان این است که وقتی بخواهند از دعوت شان چیزی بگویند، سخنان شان را قبل از هر چیز فقط در خصوص وفات عیسی ﷺ آغاز می کنند چون به گمان خودشان این را به اثبات رساندند، دارد.

مرحله دوم؛ روایاتی که در خصوص نزول عیسی علیه السلام است را ذکر می کنند که امت هیچ گاه نشنیده است و چنان تظاهر می کنند که گویا به این روایات ایمان دارند. سپس شتاب زده اینها را نیز تأویل می کنند! البته در صورتی اقدام به چنین عملی می کنند که به گمان خودشان وفات

۳۲- معتقدیم پیامبر ما به سوی عموم جن‌ها^(۱) و همه‌ی مخلوقات با حق و هدایت، نور و روشنایی، مبعوث شده است.

۳۳- ما معتقدیم؛ قرآن کلام الله است، از او بدون کیفیت آغاز شده و آن را بر رسولش ﷺ بصورت وحی نازل کرده لذا مؤمنان حقانیت آن را تصدیق کرده‌اند و یقین کرده‌اند که قرآن کلام حقیقی الهی است، همانند کلام مخلوقات، مخلوق نیست، هر کس کلام الله را بشنود و گمان کند، سخن بشر است، بی‌یقین کافر شده است و الله او را مذمت و عیب‌جویی کرده و وعده داده که به آتش جهنم بسوزاند، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿سَأُصَلِّيهٖ سَقَرَ﴾ [المدثر: ۲۶]. «بزودی او را به جهنم داخل خواهیم کرد».

این وعده را الله به کسی داده که بگوید: ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾ [المدثر: ۲۵]. «این [قرآن] جز گفته بشر نیست».

ما دانسته و یقین داریم که این قرآن سخن خالق بشر است و کلام الله شبیه کلام بشر نیست^(۲).

عیسی عليه السلام را ثابت کرده باشند، آن وقت می‌گویند: منظور از این روایات نزول فردی همانند عیسی است آن فرد میرزا غلام احمد قادیانی است!

آنان از این گونه تأویلات خیلی زیاد دارند لذا از عواملی که ما را بر آن داشت که بگوییم آنان از دسته باطنی‌های هستند، بحثی است که به زودی به آن اشاره خواهیم نمود. «انشاء الله».

۱- یکی از انحراف‌ها و گمراهی‌های قادیانی‌ها این است که منکر وجود جن هستند اینان قبول ندارند که جن همانند انسان‌ها مخلوق دیگری باشد لذا تمام آیات و روایاتی که در خصوص جن آمده و در آن‌ها به وجود این موجود تصریح شده که جن‌ها مخلوقاتی غیر از انسان‌ها هستند را به گونه‌ای تأویل می‌کنند تا بگویند، جن‌ها گروهی از انسان‌ها هستند تا جایی که می‌گویند شیطان هم انسانی شریر است! چقدر گمراه هستند؟! سبحان الله!

۲- این سخن را شیخ الاسلام ابن تیمیه از مصنف در مجموع الفتاوی (۵۰۷/۱۲) بعنوان شاهد نقل کرده است و ابی‌العز، شارح عقیده، در (ص ۱۷۹ ج ۴) می‌گوید: این که طحاوی نقل کرده، حقیقتی است که

ادله کتاب سنت بر آن دلالت دارند، البته برای کسانی که در آن دو تدبیر کنند و بیاندیشند و فطرت سالم آنان با شبهات و شکوک و نظریات باطل تغییر نکرده باشد، بدان گواهی می‌دهد. می‌گوید: مردم در خصوص کلام الله به (۹) گروه تقسیم شده‌اند. سپس این نظریات را نقل کرده و می‌گوید: نظریه سوم از این‌ها این است که: کلام الله یک معنا و قایم بذات الله است که آن امر، نهی، خبر و استخبار است، اگر از آن به عربی تعبیر شود، قرآن است، اگر به عبرانی تعبیر شود تورات است. این نظریه ابن کلاب و هم‌فکرانش مانند: اشعری و... است.

نظریه هفتم: نظریه ابومنصور ماتریدی است، وی معتقد است که کلام الله متضمن معنایی قایم بذات الله بوده و این همان چیزی است که در غیر خود آفریده است.

نظریه نهم، و صحیح، نظریه‌ای است که از ائمه حدیث و سنت نقل شده است، این‌ها می‌گویند: همواره الله متکلم بوده و هست و هر گاه، هر وقت و به هر صورت بخواهد سخن بگوید، کلام الله با صوتی که شنیده می‌شود و نوع کلام او تعالی قدیم است هر چند صورت معین قدیم است، این سخن که طحاوی می‌گوید: [کلام الله به صورت گفتاری از ذات او شروع شده]. ردیست بر معتزله و...، چرا که معتزله معتقدند قرآن از الله شروع نشده [عقیده‌ی‌شان پیش‌تر ذکر شد].

شیخ محمد بن مانع در (ص ۸) می‌گوید: الفاظ قرآن از الله است ولی معانی آن از الله نیست، کلامی‌های گمراه و پیروان بر باطل‌شان و کلامی‌ها که باطل گرا و کلام‌شان مذموم است، بر همین باورند.

اهل سنت معتقدند که کلام الله [قرآن] از جانب الله نازل شده، مخلوق نیست، الفاظ و معانی آن همان کلام الله است که جبرئیل از الله و پیامبر ﷺ از جبرئیل و صحابه از پیامبر ﷺ شنیده‌اند و این همان کلام الله است که در مصحف‌ها نوشته شده و در سینه‌ها محفوظ است و با زبان‌ها تلاوت می‌شود.

حافظ ابن قیم می‌گوید: و همچنین قرآن از کلام الله است که بصورت حقیقت از بیان او تعالی شنیده شده، همه قرآن کلام الله است نه بعضی آن، لفظ و معنای قرآن از الله است، مخلوق نیست، از جانب پروردگار نازل شده و وحی الله است، لفظ و معنای قرآن از الله است.

شارح، ابی‌العز (ص ۱۹۴-۱۹۵) می‌گوید: این سخن طحاوی ردی است بر نظریه کسانی که می‌گویند: کلام معنای واحدی است که شنیدن آن از الله قابل باور نیست، می‌گویند: آنچه شنیده و نازل و خوانده و نوشته شده کلام الله نیست، بلکه این قرآن تعبیری از کلام الله است.

همان‌طور که طحاوی گفته است: «قرآن کلام الله است و از او آغاز شده است» کسانی دیگر غیر از سلف نیز گفته‌اند: قرآن از طرف الله است و به سوی او بر می‌گردد، بدین علت گفته‌اند از او شروع

۳۴- هر کس الله را به یکی از مفاهیم بشری توصیف کند بی گمان کافر شده است لذا هر کس بصیرت دارد به این توجه می کند و از گفتن سخنی هم چون سخنان کفار ابراز تنفر و انزجار می کند و مؤمن یقین دارد که الله با صفات خود همانند بشر نیست.

شده که جهمی ها از معتزله و غیره معتقدند الله کلام خود را در محل آن خلق کرده و کلام الله از آن محل آغاز شده سلف گفته اند: کلام الله از او آغاز شده است یعنی او متکلم است پس کلام الهی از خودش آغاز شده نه از برخی مخلوقات، چنان که الله تعالی می فرماید: ﴿تَنْزِيلَ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ [الزمر: ۱]. «این کتابی است که از جانب الله حکیم و عزیز، نازل شده است».

و می فرماید: ﴿وَلَنْ يَكُنَّ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي﴾ [السجدة: ۱۳]. «ولی این قول [وعده] از جانب من تحقیق یافته است».

و الله تعالی می فرماید: «قل نزله روح القدس» جبرئیل از جانب پروردگارت بحق نازل کرده است. و معنای این که می گوئیم قرآن به طرف الله بر می گردد این است که: در روایات آمده که در آخر الزمان قرآن از سینه ها، مصحف ها برداشته خواهد شد و در سینه ها و مصحف ها هیچ آیه ای باقی نخواهد ماند. معنای این آیه سخن طحاوی که می گوید: «قرآن بدون از کیفیت از الله است، این است که کیفیت و چگونگی تکلم الله مشخص نیست و معنای واژه «قولا» که در متن آمده این است که قرآن حقیقتاً کلام الله است نه مجازاً.

نزول قرآن به صورت وحی، یعنی بر زبان فرشته، به این صورت که جبرئیل از الله و محمد ﷺ از جبرئیل شنیده است و او، به مردم خوانده است. الله تعالی می فرماید: ﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾ [الإسراء: ۱۰۶]. «قرآن را جزء جزء فرو فرستادیم تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی و آن را بفرستادنی حکمت آمیز فرود فرستادیم».

و الله تعالی می فرماید: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾ [البقره: ۱۲۹] بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿۱۲۹﴾ [الشعراء: ۱۹۲]. «روح الامین آن را فرود آورده است. بر دل تو تا از هشدار دهندگان باشی. به زبان عربی روشن».

۳۵- این که بهشتیان الله را بدون احاطه و کیفیت می بینند، حق است و کتاب پروردگار ما این حقیقت را بیان کرده و می فرماید: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ [القیامة: ۲۲-۲۳]. «آن روز چهره‌هایی تازه و خرم هستند و به سوی پروردگارشان نگاه می کنند».

توضیح و تفسیر این دیدن به همان صورت است که الله می داند و اراده کرده است و تمام روایات صحیحی که از پیامبر به ما رسیده به همان صورت که فرموده درست است^(۱). و ما این‌ها را با آرا و نظریات مان تأویل نمی کنیم و هوا پرستانه به آن‌ها به دیده توهم نمی نگریم.

۱- باید دانست که روایاتی در خصوص اثبات این که مؤمنان در قیامت پروردگارشان را می بینند، بسیار زیاد است، تا جایی که گروهی از ائمه از حمله شارح قاطعانه گفته اند، به حد تواتر رسیده و شارح پس از تخریج برخی از این روایات می گوید: «احادیث دیدن پروردگار را تقریباً ۳۰ نفر از صحابه روایت کرده اند و هر کس از این روایات آگاهی کامل داشته باشد به یقین قطعی می رسد که آن‌ها را رسول الله گفته است و اگر در این شرح به توضیحات مختصر و کوتاه پایبند نبودم قطعاً همه روایاتی که در این موضوع است نقل می کردم و سپس می گوید: «تشبیه دیدن الله به خورشید و ماه به معنای قایل شدن مشابه برای الله نیست بلکه تشبیه دیدن به دیدن است نه تشبیه آنچه دیده می شود به یکدیگر حتی این تشبیه دیدن به دیدن دلیل علو[بالا بودن] الله بر مخلوقات است، اگر چنین نیست آیا دیدن بدون رو در رویی در عقل گنجایش دارد؟!»

کسانی که معتقدند: الله دیده می شود اما نه در جهتی؛ باید به عقل شان رجوع کنند! آن‌ها یا به خودشان کلک می زنند و یا عقل شان سالم نیست، در غیر این صورت وقتی می گوید؛ دیده می شود ولی روبرو، پشت سر و سمت راست و چپ و بالا و پایین نیست، هر کس این سخن را بشنود و فطرت صحیح و سالمی داشته باشد، این سخن را رد می کند.

آلبانی می گوید: در خصوص دیدن الله در دنیا، پیامبر ﷺ در روایات صحیح می فرماید: «تَعَلَّمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرَى أَحَدًا مِنْكُمْ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَمُوتَ». «بدانید که کسی از شما تا نمیرد هرگز الله را نمی بیند».

باید دانست که کسی در دینش سالم نخواهد ماند مگر این که کاملاً تسلیم الله تعالی و رسولش ﷺ شود و علم آنچه، بر او پوشیده می‌ماند را به آگاهان آن علم واگذار کند.

۳۶- اسلام استوار و ثابت در قلب کسی نمی‌شود مگر با تسلیم و فرمانبرداری کامل در برابر قرآن و سنت، لذا هر کس قصد علمی کند که دانستن آن برایش ممنوع قرار داده شده و فهمش را در برابر الله قانع و تسلیم نشود، این روش او را از توحید خالص، شناخت پاک، ایمان صحیح و سالم محروم می‌کند و در میان کفر و ایمان، تصدیق و تکذیب، اقرار و انکار سرگردان می‌شود و در چالش، وسوسه، حیرت، شک و تردید. گمراهی گرفتار خواهد شد که نه مؤمن تصدیق کننده است و نه منکر تکذیب کننده؟!.

۳۷- تفسیر و تاویل ایمان به دیدن الله برای اهل دارالسلام از آنانی که این را با توهم^(۱) می‌پذیرند و یا با فهم^(۲) خودشان تفسیر می‌کنند، درست نیست، چرا که تفسیر و معنای صحیح از دیدن الله و یا هر معنایی که به پروردگار نسبت داده می‌شود با رها کردن تاویل و لازم گرفتن تسلیم است و دین مسلمانان^(۳) همین است و بس.

هیچ روایت یا روایاتی قابل احتجاج و ثابت نیست که پیامبر ﷺ الله را دیده باشد اما بر عکس از پیامبر ﷺ بصورت اشاری عدم دیدن الله ثابت است، آن‌جا که در پاسخ به سؤالی می‌گوید: «الله نور است، چگونه می‌توانم او را ببینم؟» علی رغم این سیده عایشه رضی الله عنها قاطعانه دیدن الله در دنیا را رد کرده است [این روایت در صحیحین آمده است] چون این یک اصل مهم بشمار می‌رود که شایسته است بدان تمسک جوییم.

۱- یعنی: چنین توهمی داشته باشد که الله با فلان شکل دیده می‌شود، در نتیجه گمان کند که شبیه به آن چیز است.

۲- یعنی: هر کس ادعا کند از آیات صفات و... تفسیری فهمیده که بر خلاف ظاهر آیه و یا خلاف چیزی باشد که عموم عرب‌ها از معنای آن می‌فهمند ادعایش باطل و قولش مردود است.

۳- در برخی از نسخه‌ها نوشته‌اند: (دین رسولان و شریعت پیامبران است).

هرکس از نفی صفات و تشبیه صفات الله به صفات مخلوقات خودش را حفاظت نکند، منحرف شده و به راه صحیح، منزّه دانستن «الله» رهنمون نشده است^(۱)، زیرا پروردگار، متصف به صفات وحدانیت و یکتایی است، مفاهیم صفات آن‌طور که برای الله ثابت است در احدی از مخلوقاتش نیست.

۳۸- الله تعالی از حد و مرز و غایت‌ها [پایان‌ها] و داشتن رکن و اعضا و ادوات بالاتر است، همانند: دیگر مخلوقات در جهات شش‌گانه جای نگرفته است^(۲).

۱- آلبانی می‌گوید: این بدان سبب است که معتزلی‌ها و کسان دیگر به گمان خودشان صفات و دیدن الله را نفی می‌کنند تا الله را از تشبیه منزّه بدانند حال آن‌که این انحراف و گمراهی است، چرا که آنان صفات کمال الهی از جمله دیدن را نفی می‌کنند، چگونه می‌توان با نفی صفات کمال «الله» را منزّه دانست؛ چون معدوم دیده نمی‌شود و کمال الهی به دلیل قرآن و سنت ثابت در دیدن او تعالی است و فرقه مشبه بدلیل زیاده روی در اثبات صفات و تشبیه خالق به مخلوق منحرف شدند، در حالی‌که حق در بین این دو است، یعنی: اثبات صفات برای الله بدون تشبیه، و منزّه دانستن او تعالی بدون تعطیل صفات، چه نیکو گفته‌اند: تعطیل کننده صفات الله، عدم را عبادت می‌کند و مجسمه بت را می‌پرستند.

۲- آلبانی می‌گوید: منظور طحاوی از این جمله، رد گروه مجسمه و مشبه است. آنانی که الله را در دارا بودن چشم، جنّه و... توصیف می‌کنند «تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا!». و در بخش دیگری از این سخن می‌خواهد گروه معطله را رد کند. آنان که علو [بالا بودن] الله بر خلق را نفی و رد می‌کنند، حتی معتقدند الله از مخلوقات جدا نیست! بلکه برخی از آنان به صراحت می‌گویند: «ذات الله در وجود هر موجود هست!؟» یعنی: الله در موجوداتش حلول می‌کند و جهات شش‌گانه مخلوق الله را در احاطه کرده و در خود جای داده است و الله بر مخلوقات فوقیت و علو [بالا بودن] ندارد.

با این حال برخی از مبتدعان از این جمله‌ی مؤلف سوء استفاده کرده و سخنانی دارند که منجر به تعطیل صفات می‌شود و شارح این موضوع را بیان کرده و شیخ محمد مانع بحث او را خلاصه کرده است. در (ص ۱۰) می‌گوید: منظور طحاوی از این سخن رد مشبه است ولی این کلمات مجمل و مبهم است و از الفاظ متعارف در نزد اهل سنت و جماعت نیست و رد مشبه با نصوص قرآن و سنت از کلماتی که توهم برانگیز است، شایسته‌تر و بهتر است.

۳۹- معراج حق است و به یقین که رسول الله ﷺ شبانه و در بیداری به آسمان برده شده است. سپس از آنجا به جاها و مقامهای بلند که الله خواسته او را مورد احترام و بزرگواری قرار دهد، برده‌اند، هر چه خواسته به او وحی کرده و الله تعالی می‌فرماید: ^(۱) ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾ [النجم: ۱۱]. «آنچه قلب دیده بود دروغ خود ساخته نبود».

درود و سلام الهی در دنیا و آخرت بر پیامبر باد!

مثلاً آیه: ﴿كَمَثَلِ شَيْءٍ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]. «هیچ چیز همانند او نیست او شنوا و بیناست». ردی است بر شبهه معطله، پس برای کسی که در جستجوی حقیقت باشد، شایسته نیست به چنین الفاظ و کلماتی توجه و اعتماد کند. زیرا الله تعالی متصف به صفات کمال و عظمت و بزرگواری است و ذات او تعالی بالاتر از مخلوقات و بر عرش مجید قرار دارد و از مخلوقات جداست، در هر شب به آسمان دنیا نزول می‌کند حتی در روز قیامت هم می‌آید. همه اینها بر حقیقت است لذا اینها را تاویل نمی‌کنیم همان‌طور که صفت ید (دست) را به قدرت و صفت فرود آمدن را به فرمان و... تاویل نمی‌کنیم. ما همه اینها را به معنای وجود داشتن ثابت می‌دانیم نه به معنای بیان کیفیت و چگونگی. حال امام بزرگواری هم چون مؤلف را چه شده که چنین کلمات و واژه‌های توهم برانگیز و خود ساخته به کار برده!!! اگر بگویید: اینها از کلام طحاوی نیست بلکه با دسیسه وارد کلام او شده، من از باب حسن ظن می‌گوییم، بعید نیست! به هر حال باطن را هر کس بگوید مردود است و هر کس بیوگرافی مؤلف را بویژه در لسان‌المیزان مطالعه کند، به خوبی می‌داند که وی (طحاوی) از علمای بزرگ و رجال مهم و بزرگوار است لذا ما را در اینجا و در بسیاری از جاهای دیگر که می‌توان او را نقد کرد، به حسن ظن و گمان نیکو وا داشته است.

۱- آلبانی می‌گوید: یعنی: آنچه از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگار در آن شب دیده است اما این که پیامبر ﷺ در آن شب الله را با چشم دیده است، ثابت نیست و شارح به همین علت و دیگر علت‌ها گفته است. صحیح است که پیامبر ﷺ در آن شب الله را با قلبش دیده نه با چشم سر.

- ۴۰- حوضی که الله با آن پیامبرش را اکرام و احترام نموده تا امت خود را سیراب کند، حق است^(۱).
- ۴۱- شفاعتی که برای امت خود ذخیره کرده، همانطور که در احادیث آمده، حق است^(۲).
- ۴۲- پیمانی که الله از آدم و ذریه‌اش گرفته، حق است^(۳).
- ۴۳- تعداد کسانی که وارد بهشت و تعداد کسانی که وارد دوزخ می‌شوند؛ در کل در علم همیشگی الله است و تعداد بهشتیان و دوزخیان همیشه ثابت است و کم و زیاد نخواهد شد^(۱).

- ۱- آلبانی می‌گوید: روایاتی که در رابطه با حقیقت حوض از پیامبر ﷺ نقل شده بسیار زیاد است تا جایی که به تصریح ائمه به حد تواتر رسید و بیش از ۳۰ صحابه این روایات را نقل کرده‌اند و حافظ ابن کثیر همه‌ی طرق (سندهای) این روایات را در حد علم خود در آخر تاریخ النهایه آورده است و ابن ابی‌عاصم در السنه، هفت باب در این باره منعقد کرده و شماره‌های این روایات را ذکر کرده از (۱۵۵ تا ۱۶۱) است اما شماره این روایات را آنطور که من تحقیق کردم (از ۷۳۴ تا ۷۷۶) است و ابن ابی‌عاصم در پایان این روایات با اشاره به متواتر بودن آن‌ها می‌گویند: روایاتی که در خصوص حوض پیامبر ﷺ یاد آور شدیم به حدی است که انسان را به درجه یقین می‌رساند.
- ۲- آلبانی گوید: این روایات نیز متواتر است و ابن ابی‌عاصم در السنه (ص/ ۱۶۳-۱۶۸) شش باب تحت (ش ۸۳۲-۷۸۴) آورده است و در این خصوص بابی منعقد کرده است، شارح در شرح دسته‌ای از این روایات را آورده که هشت نوع شفاعت است. نگا: شرح ابی‌العز.
- ۳- آلبانی می‌گوید: در این جمله طحاوی به برخی روایاتی اشاره می‌کند که در آن‌ها تصریح شده، الله نسل آدم را از پشت او بیرون نموده است و در شرح چهار تا از این روایات را ذکر کرده است و این را روایات در تعلیقی که بر «تخریح السنه» (ش/ ۲۰۵-۱۹۵) نوشته‌ام، تخریح شده است و در تعلیق (ص ۲۶۶-چاپ چهارم) حدیث مسح الظهر (دست کشیدن پشت آدم) در حدیث عمر ﷺ آمده را از صحیح بودن استثنا کردم، این اشتباهی از من بود از الله تعالی می‌خواهم مرا مغفرت کند، بعد از آن متوجه روایت دیگری از جنس و شاهد این روایت است شدم و آن حدیث ابوهریره ﷺ است که در شرح ذکر شد و آن را تخریح کرده‌ام و ایجاب می‌کند که بدان توجه شود.

۴۴- الله از افعال بندگان آگاه بوده و می دانسته که آنان چه رفتار خواهند داشت و برای هرکس همان آسان خواهد بود که به خاطر آن آفریده شده است^(۲).

۱- طحاوی، در این جا به آن روایت عبدالله بن عمرو رضی الله عنه اشاره می کند که می گوید: «خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفِي يَدِهِ كِتَابَانِ فَقَالَ «أَتَدْرُونَ مَا هَذَانِ الْكِتَابَانِ؟». فَقُلْنَا لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلَّا أَنْ تُخْبِرَنَا. فَقَالَ لِلَّذِي فِي يَدِهِ الْيُمْنَى «هَذَا كِتَابٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ فِيهِ أَسْمَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ ثُمَّ أُجْمِلَ عَلَى آخِرِهِمْ فَلَا يُزَادُ فِيهِمْ وَلَا يُنْقَصُ مِنْهُمْ أَبَدًا». ثُمَّ قَالَ لِلَّذِي فِي شِمَالِهِ «هَذَا كِتَابٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ فِيهِ أَسْمَاءُ أَهْلِ النَّارِ وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ ثُمَّ أُجْمِلَ عَلَى آخِرِهِمْ فَلَا يُزَادُ فِيهِمْ وَلَا يُنْقَصُ مِنْهُمْ أَبَدًا». فَقَالَ أَصْحَابُهُ فَمِيمَ الْعَمَلِ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ كَانَ أَمْرٌ قَدْ فُرِعَ مِنْهُ فَقَالَ «سَدُّوْا وَقَارِبُوا فَإِنَّ صَاحِبَ الْجَنَّةِ يُحْتَمُّ لَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ عَمِلَ أَىَّ عَمَلٍ وَإِنَّ صَاحِبَ النَّارِ يُحْتَمُّ لَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ وَإِنْ عَمِلَ أَىَّ عَمَلٍ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدَيْهِ فَنَبَذَهُمَا ثُمَّ قَالَ «فَرَعَ رَبُّكُمْ مِنَ الْعِبَادِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ». «بیرون شد در حالی که دو کتاب بدستش بود، گفت: آیا می دانید در این دو کتاب چیست؟ گفتیم: خیر، مگر این که به ما بگویی. پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص کتابی که در دست راستش بود گفت: این کتاب از طرف پروردگار جهانیان است، در آن اسم های پدران و قبایل بهشتیان است و سپس بصورت مجمل تا آخرین نفرشان بیان شده بگونه ای که هرگز کم و زیاد نخواهد شد. یاران پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: اگر چنین است که بهشتی یان و دوزخیان مشخص اند، پس عمل برای چه است؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: استوار و میانه رو باشید و تا می توانید خودتان را به حق نزدیک کنید؛ زیرا بهشتی هر عملی که داشته باشید، خاتمه و پایان عمرش با عمل بهشتیان خواهد بود و دوزخی هر عملی هم که داشته باشد خاتمه و پایان عمرش با عمل دوزخیان خواهد بود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را گذاشت و گفت: پروردگارتان از کار بندگان فارغ شده است و می فرماید: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ». «گروهی وارد بهشت خواهند شد و گروهی وارد جهنم می شوند». این حدیث را ترمذی (ش/۲۲۹۱) و احمد در مسند (ش/۶۷۲۰) تخریج کرده اند و کسانی دیگر این حدیث را صحیح دانسته اند، لذا بنده آن را در «الصحيحه» (۸۴۸) تخریج کرده ام.

۲- این قسمتی از حدیثی در صحیحین است. و من [البانی] این حدیث را در تخریج السنه تحت (ش/۱۷۱) تخریج کرده ام.

خاتمه اعمال معتبر است^(۱) نیک بخت کسی است که به حکم قضاوت الله تعالی است^(۲).

۴۵- اصل قدر راز الهی در میان مخلوقات است که فرشته مقرب و پیامبر ﷺ مرسلی را از آن آگاه نکرده است و بررسی و تحقیق در این خصوص وسیله‌ای برای پستی و رسوایی و نردبان محرومیت از حقیقت و پله طغیان و سرکشی است. بنابراین بر انسان مؤمن لازم است که از بررسی و اندیشیدن و وسوسه^(۳) در این خصوص قطعاً پرهیز و اجتناب کند چرا که الله تعالی علم و دانش «قدر» را از مخلوقاتش پوشیده و آنان را از کنکاش نهی کرده است؛ همان‌طور که الله تعالی در

در حدیث صحیح آمده که وقتی صحابه ﷺ این حدیث را شنیدند، گفتند: اگر چنین است پس ما تلاش می‌کنیم و در روایتی دیگر آمده است پس اکنون کوشش می‌کنیم، اکنون کوشش می‌کنیم و اکنون کوشش می‌کنیم!

نکا: «السنة» (۱۶۷-۱۶۱) این حدیث ردی آشکار است، بر جبری‌های متوکلی که از این حدیث بر خلاف فهم صحابه چیزی دیگر می‌فهمند.

۱- این بخشی از حدیث سهل بن سعد ساعدی ﷺ است که احمد و بخاری روایت کرده‌اند و در «الصحيحه» تحت (ش/۲۱۶) تخریج کرده‌ام.

۲- این معنای حدیثی است که «بزار» و کسانی دیگر از ابوهریره ﷺ بصورت موفوع روایت کرده‌اند و لفظ حدیث به این شرح است: «بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت شده است و نیک‌بخت کسی است که در شکم مادرش خوش‌بخت شده است» و کتاب الروض النصیر (ش/۱۰۹۸) و تخریج السنه (۱۸۸) توضیح داده‌ام که سند این حدیث صحیح است.

۳- آلبانی می‌گوید: منظور از بحث بررسی در قدر [والله اعلم!] این است که پیامبر ص می‌فرماید: «وقتی بحث از تقدیر شد سکوت کنید!» این حدیثی است صحیح که جماعتی از صحابه آن را روایت کرده‌اند. و حدیثی است صحیح که آنرا «الصحيحه» تخریج کرده‌ام.

قرآن می‌فرماید: «لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ»^(۱). «الله از آنچه انجام می‌دهد، سؤال نمی‌شود و آنان از هر چه انجام می‌دهند سؤال می‌شوند».

۱- این به سبب کمال، حکمت، رحمت و عدالت پروردگار است نه آن‌طور که جهم و پیروان او معتقدند، تنها به خاطر قهر و قدرت او تعالی است ر.ک. به شرح زیر مبنای عبودیت و ایمان در تسلیم الله بودن و عدم سوال از تفصیل حکمت او الله تعالی در دستورات، مختصات و قوانین الهی است، زیرا این بسیار مهم است و اگر جای بحث بود همه آنچه در شرح است را بدلیل اهمیت آن نقل می‌کردم اما هر کس بپرسد چرا الله این کار را کرده است؟ یقین که حکم کتاب، کتابی که الله نوشته را رد کرده است و هر کس حکم کتاب را رد، کند از کافران است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در مجموع الفتاوا (۱۴۸/۱-۱۵۰) در این باره دارد که خلاصه‌اش به شرح زیر است:

باید دانست که ایمان به تقدیر الهی دو درجه دارد که هر درجه دو چیز را در بر می‌گیرد:

درجه اول: این است که ایمان داشته باشیم الله با علم همیشگی‌اش که از ازل بدان متصف بوده، می‌دانسته که مخلوقاتش چه اعمالی انجام می‌دهند و از تمام احوال‌شان اعم از طاعات و معاصی و اندازه‌ی رزق و روزی مخلوقات را در لوح محفوظ نوشته است؛ و اولین چیزی که الله آفرید قلم بود و سپس به او گفت: بنویس! پرسید چه بنویسم؟ الله فرمود: آنچه تا روز قیامت بوجود خواهد آمد، بنویس. بنابراین هر چه قرار باشد به انسان برسد می‌رسد و هر چه قرار است به انسان نرسد نمی‌رسد. نوشته قلم خشکیده و نامه‌ها پیچیده و جمع شده است و الله تعالی می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [الحج: ۷۰]. «آیا نمی‌دانید که الله آنچه در آسمان و زمین است را می‌داند و این‌ها را در کتابش نوشته است و قطعاً این برای الله آسان است». تقدیر مذکور تابع علم الله در جاهای مختلف بصورت کلی و تفصیلی است. هر چه الله خواسته در لوح محفوظ نوشته و پس از خلقت جنین و قبل از دمیدن روح در بدن او، الله فرشته‌ای را می‌فرستد به فرشته چهار چیز دستور داده می‌شود، به او دستور داده می‌شود که: رزق و روزی، اجل، عمل و نیک بخت بودنش و امثال این‌ها را بنویسد. این تقدیر [قدر] را قدری‌های غالی تندرو در گذشته انکار می‌کردند اما کسانی که امروزه این نوع تقدیر را انکار کنند بسیار کم است.

درجه دوم: خواست و مشیت جاری و نافذ الهی و قدرت شامل و فراگیری الله است، که هر چه الله خواسته شده و هر چه نخواست شده و در آسمان‌ها و زمین حرکت و سکونی بدون خواست الله

۶۶- این‌ها^(۱) خلاصه مسایل مربوط به علم تقدیر است که هر کس از دوستان الله قلبی نورانی داشته باشد، بدان نیازمند است و این مقام راسخان در علم است، زیرا علم بر دو نوع است:

تعالی صورت نمی‌گیرد لذا در مملکت الهی هیچ چیز صورت نمی‌گیرد مگر با اراده الهی و الله بر هر چیز اعم از موجودات و اشیاء معدوم و تواناست. با این حال الله به بندگانش دستور داده تا از او و رسولانش اطاعت کنند و آن‌ها را از معصیت و نافرمانی‌اش نهی کرده و الله سبحانه و تعالی پرهیزگاران و نیکوکاران عدالت پیشه را دوست دارد و از مؤمنانی که عمل نیکو انجام می‌دهند راضی و خشنود است، کافران را دوست ندارد و از فاسقان ناخشنود است، به فحشا دستور نداده است، از کفر بندگانش راضی نیست و فساد را دوست ندارد.

بندگان فاعل حقیقی هستند و الله خالق افعال آن‌هاست و مؤمن و کافر، نیکو کار و فاجر، نمازگزار و روزه دار، خود بنده است.

بندگان بر انجام اعمال توانایی و اراده دارند و الله خالق آن‌ها و قدرت و اراده‌ی‌شان است، الله می‌فرماید: ﴿لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ﴿۲۸﴾ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۲۹﴾﴾ [التکویر: ۲۸-۲۹]. «برای کسی از شما که بخواهد راه مستقیم در پیش گیرد. و شما اراده نمی‌کنید مگر این که الله که پروردگار جهانیان است، بخواهد».

این درجه تقدیر را عموم قدری‌ها تکذیب می‌کنند، همان کسانی که پیامبر ﷺ آن‌ها را مجوس این امت نامیده است و گروهی از کسانی که تقدیر را ثابت می‌دانند، در آن غلو کرده تا جایی که قدرت اختیار بنده را از او گرفته‌اند و حکمت‌ها و مصلحت را از افعال و احکام الله بیرون کرده‌اند.

آلبانی می‌گوید: جمله‌ی آخر به اشاعره اشاره دارد؛ زیرا آنان هستند که غلو می‌کنند و منکر حکمت الهی هستند. برای توضیح بیشتر، ر.ک. به «شفا العلیل فی القضاء و القدر و حکمة التعلیل» نوشته ابن قیم، زیرا بحث بسیار مهمی دارد.

۱- شارح می‌گوید: منظور، موارد مذکور از بحث عقیده است که در شریعت اسلام آمده و اعتقاد و عمل به آن واجب است اما این که می‌گوید: «این مقام راسخان در علم است» منظور علمی است که به صورت اجمالی، تفصیلی و نفی و اثبات پیامبر ﷺ آورده است.

منظور از علم مفقود، آگاهی از تقدیر الهی است که الله آن را از مخلوقاتش پوشیده نگه داشته و از جستجوی در آن نهی کرده است. اما منظور از علم موجود، علم شریعت، اصول و فروع آن است، هر

الف- علمی که در میان مخلوقات موجود است.

ب- علمی که در میان مخلوقات وجودی ندارد.

انکار علم موجود و ادعای علم مفقود، کفر است و ایمان [در هیچ قلبی] تثبیت

نخواهد شد مگر با پذیرش علم موجود و ترک علم مفقود.

۴۷- ما به لوح^(۱)، قلم^(۲) و آنچه در آن نوشته شده ایمان داریم، لذا اگر تمام مخلوقات

جمع شوند تا چیزی را که الله نوشته بخواهند محو کنند، نمی‌توانند و اگر

کس چیز از آنچه پیامبر ﷺ آورده را انکار کند، از کافران است و هر کس ادعای علم غیب کند، نیز از کافران است..

۱- اثبات لوح تقدیر در قرآن مذکور است، الله تعالی می‌فرماید: ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ ﴿۲۱﴾ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ

﴿۲۲﴾﴾ [البروج: ۲۱-۲۲]. «بلکه آن قرآنی مجید است و در لوح محفوظ نگهداری می‌شود».

این از مسایل غیبی است که بجز الله کسی از حقیقت آن آگاه نیست و ایمان به آن واجب است و داشتن این اعتقاد که برخی صالحان از آنچه در لوح نوشته شده آگاهند، کفر به آیات قرآن و روایاتی است که در آنها تصریح شده که کسی از غیب به غیر از الله آگاه نیست.

۲- آلبانی می‌گوید: شارح در این بحث یادآور شده که علما در خصوص اولین مخلوق، که آیا قلم است

یا عرش، اختلاف نظر دارند و در این باره فقط دو نظریه وجود دارد. هر چند به اعتقاد من قول راجح این است که قلم اولین مخلوق است لذا در شرح تعلیقی بر این مطلب نوشته‌ام و این موضوع را در آن تصریح کرده‌ام. ر.ک. (ص/۲۹۵) اما می‌خواهم در این جا این را بیافزایم که برابر است این، یا آن اولین مخلوق باشد فرقی ندارد، البته این اختلاف بیانگر این است که علما و صاحب نظران بر این واقعیت اتفاق نظر دارند که اولین مخلوقی که پیش از آن مخلوقی نبوده، وجود دارد لذا کسانی که معتقدند حوادث آغازی ندارد مخالف این اتفاق هستند؛ زیرا آنان به صراحت می‌گویند: هیچ مخلوقی نیست مگر این که قبل از آن مخلوقی بوده است و به این صورت معتقدند هیچ چیز نیست که آغاز حوادث باشد و ابن تیمیه در برخی کتاب‌هایش به این تصریح کرده است. اگر بپذیرید که عرش او اولین مخلوق است، آن طور که از بحث شارح پیداست.

این نظریه‌شان را که می‌گویند حوادث آغاز ندارد، را باطل کرده‌اند و اگر این را نپذیرند با این اتفاق مخالفت کرده‌اند؛ باید اندیشید پس هلاکت بر کسی که در تقدیر مخالفت پروردگار گردید و برای

همه‌شان جمع شوند تا چیزی را که الله ننوشته بوجود بیاورند باز هم قدرت و توانایی ندارند. قلم بر وجود همه‌ی آنچه قرار است تا قیامت صورت بگیرد خشکیده، و آنچه قرار است به بنده نرسد، نمی‌رسد^(۱) و هر چه باید برسد امکان نرسیدن آن نیست.

۴۸- وظیفه بنده است که ایمان داشته باشد الله از وجود هر موجودی [مخلوقی] از پیش آگاه بوده و سپس آن را مقدر کرده است، مقدر کردنی که محکم، ثابت و مسلم است و کسی نمی‌تواند آن را باطل کند یا به تاخیر بیندازد و آن را از بین ببرد یا تغییر دهد و در آسمان و زمین الله کسی نیست که بتواند چیزی بر این تقدیر بیافزاید یا از آن کم کند، این از عمق ایمان و اساس معرفت و اعتراف به توحید ربوبیت الهی است.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: ۲]. «الله هر چیز را آفرید و آن را اندازه کرد، اندازه کردنی».

و می‌فرماید: ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا﴾ [الأحزاب: ۳۸]. «فرمان الله، اندازه و مقرر شده است».

۴۹- عرش و کرسی حق است^(۲).

بررسی تقدیر مسایل قدر، با دلی بیمار وارد این میدان شده‌اند، با تو هم به جستجوی راز پوشیده غیب پرداخته و با حرف‌های [پوچ] خود دروغ پرداز گناه کار باز گشته است!

۱- این اشاره‌ای است به حدیث ابن عباس رضی الله عنهما که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِحْفَظَ اللَّهُ يَحْفَظُكَ...». «دین و قوانین الهی را رعایت کن، الله از تو حفاظت می‌کند...».

۲- باید دانست که عرش به دلایل آیات قرآنی و احادیث نبوی، بسیار بزرگ آفریده شده است. به همین دلیل، الله آن را به خودش نسبت داده و فرموده است «ذوالعرش»: (صاحب عرش).

در این خصوص آیات دیگری هم هست که می‌توان در شرح مطالعه نمود. عرش در لغت به معنای تخت پادشاه است، و از آیاتی که عرش الهی را توصیف کرده است یکی اینست که الله تعالی

۵۰- الله تعالى از عرش و غیر آن بی نیاز است^(۱).

می فرماید: ﴿وَحَمَلِ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَّةٌ﴾ [الحاقة: ۱۷]. «و عرش پروردگارت را از بالای سرشان، در آن روز هشت فرشته حمل می کنند.» و در توصیف عرش آمده که بر روی آب است و در روایات آمده که فاصله بین لاله گوش تا گردن یکی از حاملان عرش به اندازه مسیر هفتصد سال است. و عرش پایه دارد و سقف جنت الفردوس است، اینها در روایات صحیح که در شرح مذکور است، ثابت است و همه اینها از ادله ای هستند که تأویل عرش به مملکت و گسترده بودن قدرت و سلطان، باطل است. و در خصوص اثبات کرسی؛ الله تعالی می فرماید: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. «کرسی الله به اندازه آسمانها و زمین وسعت دارد.» کرسی همان است که در برابر عرش قرار گرفته است، و به صحت اما بصورت موقوف از ابن عباس رضی الله عنهما ثابت است که کرسی الله به جای دو پای الله است و اندازه عرش را کسی جز الله نمی داند؛ این روایت را در کتاب «مختصر العلو ذهبی» تخریح کرده ام، و در خصوص کرسی روایت مرفوع دیگری به اثبات نرسیده است بجز این که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَمَا السَّمَوَاتُ السَّبْعُ فِي الْكُرْسِيِّ إِلَّا كَحَلْقَةِ مُلْقَاةٍ فِي أَرْضٍ فَلَاةٍ. وَالْكُرْسِيُّ وَفَضْلُ الْعَرْشِ عَلَيَّ الْكُرْسِيُّ كَفَضْلِ تِلْكَ الْفَلَاةِ عَلَيَّ تِلْكَ الْحَلْقَةِ.» «آسمانهای هفت گانه در برابر کرسی الله چیزی نیست مگر مانند حلقه ای که در دشتی افتاده باشد و برتری عرش بر کرسی همانند برتری همان دشت بر آن حلقه است.» و این دلایلی است که تاویل کرسی به علم را باطل می کند و این تاویل از ابن عباس رضی الله عنهما به صحت ثابت نشده، برای توضیح بیشتر به «الصحيحه/۱۰۳» رجوع شود.

۱- شارح گوید: طحاوی این جمله را در این جا فقط به این خاطر گفته که پس از ذکر عرش و کرسی باید بی نیازی الله را از این دو ... را تذکر دهد، یا این که توضیح دهد آفرینش عرش برای قرار گرفتن بر آن است نه به خاطر نیاز به آن بلکه در این امر الله را حکمتی بوده که به اقتضای آن، این عمل صورت گرفته است و دیگر این که عالی بر روی سافل قرار دارد و معنای این جمله این است که سافل از عالی پایین تر است نه این که به آن نیازمند است، به آسمان بنگر چگونه بالاتر از زمین است در حالی که به آن نیازمند نیست، پس بنابراین پروردگار بزرگتر و بالاتر از این است که لازمه بالا بودن و فوقیت آن این باشد که به آنچه پایین تر از اوست نیازمند باشد، بلکه لازمه بالا بودنش از خصوصیات و ویژگی های او تعالی است و بالا بودن الله حمل بر قدرتش به نسبت آنچه پایین تر است و نیاز اشیا پایین تر به او تعالی و بی نیازی الله از آنها و احاطه الله بر آنها می شود. پس بنابراین

۵۱- الله تعالى بر هر چیز احاطه دارد و بالاتر^(۱) از هر چیز است، و مخلوقاتش از احاطه ذات او تعالی ناتوانند.

الله بالاتر از عرش است و این توانایی و قدرت خدا بر عرش حاملان عرش را ثابت می‌کند و الله از عرش بی‌نیاز است، عرش به او نیازمند است و او بر عرش احاطه دارد و عرش الله را احاطه نکرده و عرش برای الله حصری نیست و الله را محصور نکرده، در حالی که این لازمه‌ها از مخلوق منتفی است.

نفی‌کنندگان «علو» الله معطله هستند و اگر با توضیح و تفسیر مذکور با این مسئله را بررسی می‌کردند قطعاً به راه راست هدایت می‌شدند و به یقین می‌دانستند که عقل و آیات قرآنی با هم مطابقت دارد و به دنبال دلیل می‌رفتند، لیکن آن‌ها از دلیل منحرف شده‌اند و در این باره حقیقت همان است که امام مالک رحمه‌الله در پاسخ به سؤالی که از آیه: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ [الأعراف: ۵۴]. پرسیدند که چگونه الله بر عرش قرار گرفته است؟ گفت: قرار گرفتن مشخص و معلوم است اما چگونگی آن مجهول.

۱- آلبانی می‌گوید: در نسخه شارح و نیز نسخه خطی [الف و ب] همین گونه است که چاپ شده در نسخه شیخ بن مانع و نسخه خطی [ج] و چاپی [خ] با حذف واو عطف [فوقه] ثبت شده است و تنها در نسخه خطی [غ] جمله [و بما فوقه] ثبت شده که بدون تردید دو نسخه اخیر از نظر معنی و روایت شاذ است، از نظر روایت به این دلیل شاذ است که شارح در (ص/۳۱۴) می‌گوید: «نسخه اول صحیح است و معنایش این است که الله بر هر چیز احاطه دارد و روی عرش است. والله اعلم! ممکن است بوسیله برخی نسخه برداران اشتباه شده باشد، سپس کسانی دیگر از آن نسخه، نسخه بردار کردند، یا این که برخی تحریف کنندگان گمراه به قصد خراب نمودن معنا آن را از متن حذف کرده‌اند تا صفت فوقیت را انکار کنند!! با دلیل ثابت است که عرش بالاتر از مخلوقات است و روی عرش هیچ مخلوقی نیست و اگر چنین نباشد جمله الله بر هر چیز روی عرش احاطه دارد بی‌معناست. چرا که روی عرش مخلوقی نیست که الله بر آن احاطه داشته باشد، پس بنابراین اثبات «او» در متن ثابت است و معنای این جمله می‌شود؛ الله تعالی بر هر چیز احاطه و فوقیت دارد.

- ۵۲- ما معتقدیم که الله ابراهیم را به عنوان خلیل [دوست صمیمی] انتخاب کرده است، و موسی بدون مشخص بودن کیفیت با الله سخن گفته است، ما به این ایمان داریم، قلباً آن را تصدیق می‌کنیم و تسلیم این حقیقت هستیم.
- ۵۳- به وجود فرشتگان، حقانیت پیامبران و کتاب‌هایی که بر رسولان نازل شده است، ایمان داریم و گواهی می‌دهیم که آنان بر حقیقتی آشکار بوده‌اند.
- ۵۴- کسانی که رو به طرف قبله، نماز می‌خوانند تا زمانی که بر هر آنچه پیامبر ﷺ آورده معترف باشند، و هر چه پیامبر ﷺ گفته و خبر داده است را تصدیق کنند؛^(۱) مسلمان و مؤمن می‌نامیم.
- ۵۵- در خصوص ذات الله (معتقدیم که) در عمق مباحث ذات الله کنجکاو می‌نکنیم و در دین الله هیچ گونه شک و تردیدی به خود راه نمی‌دهیم.
- ۵۶- ما در باره‌ی قرآن جدال نمی‌کنیم و گواهی می‌دهیم که قرآن کلام پروردگار جهانیان^(۲) است، آن را روح الامین [جبرئیل] آورده و به سردار رسولان

۱- شارح می‌گوید: طحاوی در این جا اشاره می‌کند که اسلام و ایمان یکی است و مسلمان تا زمانی که گناه را حلال نداند، از دین اسلام خارج نمی‌شود و منظور از اهل قبله کسانی است که ادعا اسلام ندارد و رو به کعبه نماز می‌خواند هر چند از هواپرستان و گناه‌کاران باشد، تا زمانی که چیزی از آنچه پیامبر ﷺ آورده تکذیب نکند، مسلمان است.

۲- آلبانی می‌گوید: یکی از بزرگ‌ترین فتنه‌هایی که برخی از فرقه‌های اسلامی به سبب علم کلام بدان مبتلا شده‌اند، این است که آنان معتقدند، قرآن مجزاً کلام پروردگار جهانیان است، نه بصورت حقیقی؟! معتزلی‌ها و کسانی که معتقدند قرآن مخلوق است وضعیت‌شان در این باره روشن و خودشان رسوا هستند. لیکن گروه‌هایی هستند که منتسب به اهل سنت‌اند و به ظاهر این عقیده معتزلی‌ها و... از کسانی که از اسلام منحرف شده‌اند را رد می‌کنند اما در حقیقت با معتزلی‌ها هم نظرند و معتقد به مخلوق بودن قرآن هستند؟! اینان می‌گویند قرآن قول الله تعالی نیست با این تفاوت که آنان به صراحت این عقیده را ظاهر نمی‌کنند، آنان اشعری‌ها و ماتریدی‌ها هستند.

آری، دو گروه فوق این عقیده را در قالب تفسیر کلام الهی به کلام نفسی قدیمی که در ملائکه و رسولان آفریده است، می‌پذیرند و معتقدند الله چنین نیست که هر گاه که بخواهد حرف بزند بلکه از ازل متکلم بوده، که در واقع همان عقیده معتزله است، اما با چنین پوششی!

شیخ الاسلام ابن تیمیه در ابطال این تفسیر از کلام الهی بحث مهم دارد، ایشان پس از اثبات قدیم بودن کلام الهی می‌گوید: «کلام، صفت کمال است، زیرا آن که سخن می‌گوید از کسی که سخن نمی‌گوید کامل‌تر است، همان‌طور که دانا و توانا از نادان و ناتوان کامل‌تر است و کسی که با اراده و قدرتش سخن می‌گوید از آن کسی که بدون اراده و قدرت (اگر این معقول باشد) سخن می‌گوید، کامل‌تر است.

می‌توان این بحث را طبق اصول سلف تایید نمود به این صورت که بگوییم: می‌تواند سخن بگوید یا نمی‌تواند، اگر نمی‌تواند گنگ است و اگر می‌تواند سخن بگوید و سخن نمی‌گوید، ساکت است.

فرقه کلابیه که در این مسئله از اشاعره پیروی می‌کنند، معتقدند: سخن گفتن خارج از توان است، پس بنابراین آن‌ها نمی‌توانند این نظرشان را حجت قرار دهند، گفته می‌شود که این بیانگر قدیم بودن کلام است، لیکن قدیم بودن آن مدلول کلام و مُعین بدون قدرت و اراده است؛ یا مدلول کلام است که همواره با اراده و قدرتش سخن بگوید.

دیدگاه دوم؛ عقیده سلف امت اسلامی و پیشوایان آن، عقیده اهل سنت است، بنابراین گفته می‌شود که مدلول کلام همان نظریه دومی است، نه اولی، زیرا اثبات کلام برای متکلم بدون اراده و قدرت غیر معقول و نامعلوم است، در حالی که حکم بر چیزی نمودن از تصور آن گفته می‌شود. در پاسخ کسی که در خصوص کلام چنین باوری داشته باشد؛ گفته می‌شود، تو را کسی که از عاقلان نمی‌تواند تصور کند؛ و آیا متکلمی می‌تواند بدون اراده و قدرت سخن بگوید، اگر چنین است، چگونه با دلیل عقلی چیزی اثبات می‌شود که عاقلانه نیست!!! و نیز این نظریه کلابیه که می‌گویند: «اگر به سخن گفتن توصیف نشود به گنگی و سکوت توصیف نمی‌شود» فقط در خصوص سخن گفتن با حروف و صوت، عاقلانه است، چرا که موجود زنده وقتی نیروی سخن گفتن را از دست می‌دهد متکلم نیست. این در حالی است که آن‌ها می‌گفتند فقط دو حال برای متکلم ممکن است. اول، توانا بر سخن گفتن هست و سخن نمی‌گوید: به این متکلم می‌گویند: ساکت یا توانا نیست که به آن می‌گویند گنگ؛ با این فرضیه. این نظریه‌شان هم باطل شد.

آنچه بنام کلامی نفسی ادعا می‌کنند، عاقلانه نیست، چرا که هر کس سخن نگوید از دو حال خالی نیست یا ساکت است و یا گنگ است، به فرض ثبوت این ادعا دلالت بر این ندارد که هر کس

سخن نگوید از این دو حال خالی نیست و نیز کلام نفسانی که آن را ثابت ندانسته‌اند، چستی آن را ثابت نکرده‌اند، و حتی تصور آن را هم ثابت نکرده‌اند، در حالی که اثبات چیزی برگرفته از آن تصور آن است، هر کس آنچه ثابت می‌داند، تصور نکند چگونه می‌تواند آن را ثابت کند، بنابر همین ابوسعید بن کلاب بنیان‌گذار این فرقه و حتی [اشاعره]، در این مسئله در توضیح این ادعا چیزی ذکر نکرده‌اند، بلکه می‌گویند کلام نفسانی معنایی است که با سکوت و گنگی متناقض است.

سکوت و گنگی فقط در صورت تصور کلام ممکن است، ساکت کسی است که از سخن گفتن و سکوت کرده لذا کسی گنگ است که از سخن گفتن و عاجز و ناتوان است و یا کسی که دو چار گرفتار می‌شده و در محل سخن گفتن نمی‌تواند سخن بگوید، در نتیجه تا ساکت و گنگ شناخته نشود کلام شناخته نمی‌شود و تا کلام را نشناسیم ساکت و گنگ را نمی‌توانیم بشناسیم. بنابراین آنچه گفته شد آنان آنچه گفتند؛ نتوانستند تصور و ثابت کنند حتی در بحث کلام و اعتقادشان شبیه عقیده‌ی نصاری دربارهی «کلمه» و «اقانیم» و «تثلیث» و «اتحاد» است؛ زیرا آن‌ها هم در این موارد چیزی می‌گویند که نمی‌توان از آن تصویری داشته باشیم که تصدیق آن لازم باشد.

فقط هر گاه رسولان علیهم‌السلام خبری فراتر از تصور ما بدهند، واجب است آن را تصدیق کنیم، ولی هر چه با عقل ثابت می‌شود ناگزیر باید گوینده از آن تصویری داشته باشد و گرنه بدون علم سخن گفته است. به عنوان مثال نصاری بدون علم سخن گفتند، به همین دلیل سخن‌شان غیر معقول و متناقض است، و هر کس در خصوص کلام الهی بدون علم سخن بگوید، سخنش متناقض و نظرش غیر عقلانی خواهد بود.

آری، از زشتی عمل‌کرد آنان بود که در اصل دین‌شان و معرفت حقیقت کلام (کلام الهی) و همه مخلوقات، سخن شاعر نصرانی که «اخطل» نام دارد را حجت قرار دادند. وی می‌گوید: «همانا کلام در قلب است، فقط زبان بیانگر محتوای قلب است و بس» گروهی گفته‌اند این سخن از اخطل نیست. بفرض این که شعر از او باشد، باید متوجه این باشیم که حقایق عقلی با آنچه بنام کلامی که بنی آدم با آن سخن می‌گویند آن قدر واضح و روشن است که نظریه و گفتار هزار شاعر با فضیلت به آن نمی‌رسد، چه رسد به این که شاعر نصرانی باشد، آن هم اخطل! گزیده‌ای از مجموع الفتاوی

محمد ﷺ آموزش داده و کلام الهی است لذا هیچ سخنی از سخنان مخلوقات با کلام الله برابری نمی‌کند و معتقدیم مخلوق نیست و با جماعت مسلمان مخالفت نمی‌کنیم.

۵۷- کسی از اهل قبله [کسانی که نماز می‌خوانند] را به خاطر گناه، تا آن را حلال نداند، تکفیر نمی‌کنیم^(۱).

۱- آلبانی می‌گوید: منظور این است که آن را قلباً و اعتقاداً حلال بدانند و گرنه هر کس مرتکب گناهی می‌شود با عمل خود آن را حلال می‌داند؛ لذا باید بین کسی که به حلال بودن آن اعتقاد ندارد و کسی آن را حلال می‌داند، تفاوت قایل شد و فرد گناه‌کار سزاوار عذاب است، مگر این که الله او را ببخشد و ایمانش او را از عذاب نجات دهد، بر خلاف خوارج و معتزله و آنانی که معتقدند گناه‌کار همیشه در آتش جهنم می‌ماند، هر چند در نام گذاری گناه‌کار به کافر و منافق اختلاف نظر دارند. البته اخیراً گروهی جدیدی بوجود آمده که در تکفیر جماعت مسلمانان اعم از رئیس و رؤسا و عموم مردم، از آنان پیروی کرده‌اند، بنده با تعدادی از این‌ها را در سوریه، مکه و... دیده‌ام. آنان شبهاتی همانند شبهات خوارج دارند، و می‌گویند: هر کس فلان کند کافر می‌شود، شارح در این‌جا از این موارد بحثی کرده و سپس از قول اهل سنت نقل کرده که معتقدند ایمان قول و عمل است و اضافه و کم می‌شود و گناه هر گناهی باشد، عملی است نه اعتقادی و به عقیده اهل سنت کفر مانند ایمان دارای مراتبی است و «کفردون کفر» هم هست و سپس مثال مهمی ذکر کرده که از فهم و درک گروه‌های جدید مورد اشاره پنهان مانده است. و در ص ۳۶۳ می‌گوید: «در این‌جا مسئله‌ای است که باید متوجه آن باشیم و آن این که حکم بغیر ما انزل الله، بسی اوقات کفری است که فرد را از دین خارج می‌گرداند اما گاهی گناه و معصیت است، کبیره یا صغیره و گاهی بر اساس نظریه مذکور مجازی یا کفر صغیره است و بستگی به حال حاکم دارد، زیرا اگر حاکم در اجرای آنچه الله نازل کرده و غیر آن خود را صاحب اختیار بداند یا علی‌رغم یقین داشتن به حکم الله آن را سبک بشمارد، در این موارد مرتکب کفر اکبر شده است (یعنی: کافر و از دین خارج شده است) اگر معتقد باشد حکم به آنچه الله نازل کرده واجب است و با آگاهی از این واقعیت و با اعتراف به آن، از اجرای آنچه الله نازل کرده است، عدول کند، سزاوار عذاب و گناه‌کار است و مجازاً کافر نامیده می‌شود و یا کافر شده اما کفر او صغیره است و اگر از حکم الله بی‌خبر باشد و برای آگاهی از حکم الله و اجرای

- ۵۸- و ما معتقدیم نیستیم که گناه گناه کاران در ایمان تاثیری نگذارد^(۱).
- ۵۹- ما امیدواریم که نیکوکاران مؤمن مورد عفو الهی قرار گیرند و به رحمت الله وارد بهشت شوند اما معتقد به امنیت آنان. به معنای نجات قطعی شان از آتش دوزخ نیستیم و گواهی^(۲) به بهشتی بودن شان نمی دهیم و برای گناه کاران طلب آمرزش می کنیم و بر آنان بیم داریم، اما نا امید نیستیم.

- آن تلاش هم کرده باشد ولی دچار اشتباه گردد، در این صورت خطاکار، اما به خاطر اجتهادش یک پاداش خواهد گرفت و گنااهش بخشیده خواهد شد..
- ۱- آلبانی می گوید: «زیرا عقیده مرجئه که می گویند گناه موجب کم شدن ایمان نمی شود، منجر به تکذیب آن دسته از آیات و روایات می شود که گناه کاران این امت را به آتش جهنم وعید می دهد و در آن ها تصریح شده که گناه کاران این امت وارد دوزخ می شوند.
- ۲- شیخ بن مانع می گوید: «باید دانست که اهل سنت و جماعت گواهی به بهشتی یا جهنمی بودن کسانی که از مسلمانان بمیرد، راضی نمی دهند، بجز کسانی که رسول الله ﷺ خبر داده است اما برای نیکوکاران امید خیر دارند و از سرانجام گناه کاران بیمناک هستند، با روشن شدن این واقعیت باید بدانیم که عقیده بسیاری از مردم که هرگاه عالم، امیر یا پادشاهی که وفات کرده را یاد می کنند، در پی آن می گویند: «مغفور»؛ (گناهایش بخشیده شده است!) و یا می گویند: «جنت مکان!» و زشت تر از این می گویند: به رفیق اعلی پیوست! بدون تردید این ها حرف هایی هستند که بدون علم آن ها را به الله نسبت می دهند و قول بدون علم با همان گفتار مشرکان برابر است که الله از زبان آن ها می گوید: ﴿وَأَنْ تَشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۳]. «و این که چیزی را شریک الله قرار می دهید بدون دلیل و برهانی که از سوی الله مبنی بر حقانیت آن جز در دست نباشد و این که به دروغ از زبان الله چیزی را بگویید که نمی دانید».
- ولی درباره ی مشرکین گواهی می دهیم که جهنمی هستند، زیرا الله تعالی می فرماید: ﴿إِنَّهُمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [المائدة: ۷۲]. «بی گمان کسی که به الله شریک آورد، الله بهشت را بر او حرام می گرداند و جایگاهش در جهنم است و ستم کاران و ظالمان هیچ یار و یآوری ندارند».

۶۰- بنده از ایمان بیرون نمی‌شود مگر با انکار آنچه وارد آن شده است^(۱).

۶۱- ایمان، اقرار به زبان و تصدیق به قلب است^(۲).

۱- شارح می‌گوید: طحاوی در این عقیده، خوارج و معتزله را رد می‌کند، که می‌گویند: انسان مؤمن با گناه کبیره از ایمان خارج می‌شود.

آلبانی می‌گوید: امثال معتزله و خوارج بسیارند که بدون استثنا همه مسلمانان سرزمین‌های اسلامی را تکفیر می‌کنند و از وظایف بیرون خود می‌دانند که از مسلمانان جدا شده و کلاً با آنان قطع رابطه، همان‌طور که پیش از این‌ها خوارج، با مسلمانان چنین عمل کردی داشته‌اند، الله آنان را هدایت کند و غلو کنندگان که سبب این انحراف شده‌اند را مغفرت کند.

۲- آلبانی می‌گوید: این عقیده حنفی‌ها و ماتریدی‌هاست که مخالف عقیده سلف است اما جمهور ائمه‌ای چون مالک، شافعی، احمد و اوزاعیرحمهم‌الله و... است؛ زیرا آنان بر تعریف ایمان قید، عمل به اعضا را افزوده‌اند، باید دانست، آن‌طور که شارح می‌گوید این اختلاف صوری نیست، دلیل شارح این است که همه بر این اتفاق نظر دارند که انسان با ارتکاب گناه کبیره از ایمان خارج نمی‌شود و نیز سرانجام گناه‌کار به اراده و خواست الله بستگی دارد، اگر بخواهد عذاب می‌دهد و اگر بخواهد می‌بخشد، این اتفاق نظر هر چند درست است ولی اگر حنفی‌ها با جمهور مسلمانان در انکار عمل از ایمان مخالف نبودند، قطعاً با آنان در این‌که ایمان زیاد یا کم می‌شود، هم نظر بودند. آنان علی‌رغم کثرت ادله در قرآن و سنت و آثار سلف در این خصوص با جمهور مخالف هستند و شارح دسته‌ای از این ادله را در (ص ۳۸۴-۳۸) ذکر کرده‌اند؛ ولی حنفی‌ها علی‌رغم این همه ادله صریح بر این باورشان اصرار دارند که ایمان زیاد و کم نمی‌شود.

در تاویل آن تکلیفی آشکارا و حتی باطل نموده‌اند که شارح در (ص ۳۸۵-۳۸۴) نمونه‌هایی از این تاویلات را ذکر کرده است و حتی از ابومعین نسفی نقل کرده که صحت حدیث «الایمان بصغ و سبعون شعبه...». یعنی ایمان هفتاد و چند شاخه دارد. را زیر سوال برده و مورد طعن قرار داده است!!! این در حالی است که تمام ائمه حدیث از جمله امام بخاری و مسلم در دو کتاب صحیح‌شان این حدیث را نقل کرده‌اند؟! و بنده در «الصحیح» (ش ۱۷۶۹) آن را تخریب کرده‌ام و این طعنه‌ی او چیزی نیست جز این‌که آشکارا مخالف عقیده‌ی‌شان است. چگونه درست است که اختلاف مذکور صوری باشد در حالی که آنان بر اساس همین باورشان برای کسی از خودشان، هر

۶۲- تمام مسایل شرعی و توضیحات نبوی که به صحت از پیامبر ﷺ ثابت شده، حق است^(۱).

چند فاسق و فاجر باشد، جایز می‌دانند که بگویند: «من انشأ الله مؤمنم»، بلکه می‌گویند: من حقیقتاً مؤمنم!!!؟؟.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۲۰﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۲۱﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ [الأنفال: ۲-۴]. «مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام الله بوده شود، دل‌های‌شان هراسان می‌گردد و هنگامی که آیات او بر آنان تلاوت شود بر ایمان‌شان افزوده می‌شود و بر پروردگارشان توکل می‌کنند و آنان کسانی هستند که نماز را اقامه می‌کنند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند».

و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾ [النساء: ۱۲۲]. «و چه کسی در سخن از الله راست‌گوتر است».

بنابر همین استدلال در تعصب‌شان تندرستی کردند و می‌گویند هر کس در ایمان خود استثنا کند به یقین کافر شده است! و بر اساس همین باور معتقدند که بر فرد حنفی جایز نیست که با زن شافعی ازدواج کند حتی برخی با تسامح گمان کرده‌اند که مرد حنفی می‌تواند با زن شافعی ازدواج کند و گفتند آنان را به منزله اهل کتاب قرار می‌دهیم. ولی بر عکس جایز نیست.

آری، من یکی از علمای حنفی‌ها را می‌شناسم که یکی از علمای شافعی دخترش را خواستگاری کرد اما او نپذیرفت و گفت: ... اگر تو شافعی نبودی...؟؟؟!! آیا پس از این باز هم شکی باقی می‌ماند که اختلاف حقیقی است؟.

هر کس می‌خواهد در این مسئله بیشتر تحقیق کند به کتاب «الایمان» شیخ الاسلام مراجعه کند؛ زیرا این کتاب بهترین کتابی است که در این موضوع تالیف شده است.

۱- آلبانی می‌گوید: منظور این است که هر چه از پیامبر ﷺ به صحت ثابت شده بدون هیچ‌گونه فرقی بین حدیث احاد و متواتر، حق است، این حقیقتی است که تردیدی در آن نیست، لذا فرق قایل شدن میان حدیث احاد و خبر متواتر بدعت و فلسفه‌ای وارداتی در اسلام است و بس که با عقیده سلف

- ۶۳- ایمان یکی است و مؤمنان در اصل ایمان برابرند^(۱) لذا برتری و فضیلت در میان مؤمنان با ترس و تقوا و مخالفت با هوای نفسانی و پابندی به مستحبات است.
- ۶۴- همه مؤمنان دوستان خداوند رحمان هستند^(۲) و بزرگوارترین شان کسی است که بیشتر الله را اطاعت کند و از دستورات قرآن پیروی نماید^(۳).

- صالح و ائمه و مجتهدین مخالف است، بنده این موضوع را در رساله‌ای بنام «وجوب الاخذ بحديث الاحاد في العقيدة والرد علي شبه المخالفين». تحقیق کرده‌ام و چاپ و منتشر شده است.
- ۱- آلبانی می‌گوید: این باور بر اساس تعریفی است که از ایمان گذشت که تنها ایمان تصدیق است و بس، با توضیحاتی که ذکر شد، این حقیقت روشن شد که ایمان در اصل متفاوت است و ایمان فرد نیکوکار همانند ایمان فاجر و فاسق نیست.
- ۲- دوستان الله کسانی هستند که در این آیه توصیف شده‌اند: ﴿الْإِنِّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الذِّبِرِ: ۱۶] وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿۱۷﴾ [یونس: ۶۲-۶۳]. «آگاه باش! که قطعاً دوستان و اولیا الله ترس و اندوهی ندارند. آنانی که ایمان آورده‌اند و تقوا پیشه کرده‌اند.» دوست الله بودن این نیست که فردی ادعای کرامت کند و کارهایی انجام دهد که «خارق العاده»: (خارج از توان بشر) باشد آن‌طور که بسیاری از مردم گمان می‌کنند. این نه تنها کرامت و دوستی الله نیست بلکه از اهانت‌هایی است که زیبایی اسلام را لکه دار و آلوده کرده است.
- ۳- آلبانی می‌گوید: «این اشاره‌ای زیباست، بر رد متعصبان مذهبی‌گرا آنانی که پیروی از مذهب‌شان را بر اتباع از کتاب و سنت، ترجیح می‌دهند؛ این در حالی است که هیچ توافقی بین مذاهب و پیروی از قرآن وجود ندارد، زیرا مذاهب مختلف زیاد هستند، حال آن که در قرآن اختلافی نیست و الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲]. «اگر [قرآن] از جانب غیرالله می‌بود، در آن اختلاف فراوانی می‌یافتید». بنابراین هر چه مسلمان از قرآن بیشتر پیروی کنند در نزد الله بزرگوارتر و محترم‌تر است و هر چه بیشتر به تقلید روی آورند از بزرگواری در نزد الله فاصله می‌گیرند. امام طحاوی با اشاره به همین حقیقت می‌گوید: «کسی جز فرد متعصب یا احمق تقلید نمی‌کند!؟».

۶۵- ایمان آنست که به الله، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی، پیامبران الهی، روز قیامت و خیر و شر و این که شیرینی و تلخی تقدیر^(۱) از جانب الله است ایمان داشته باشیم.

۶۶- ما به همه آنچه گفته شد ایمان داریم و بین هیچ یک از پیامبران تفاوت قایل نیستیم و آنان را بر آنچه که آورده‌اند تصدیق می‌کنیم.

۶۷- مرتکبان گناهان کبیره (از امت محمد ﷺ)^(۲) که با عقیده توحید بمیرند در آتش جاوید نخواهند ماند، هر چند از گناهان کبیره توبه نکرده باشند و این پس از

۱- باید دانست که این جمله با قول پیامبر ﷺ که در دعای «استفتاح» به روایت مسلم می‌فرماید: «وَالْخَيْرُ كُلُّهُ فِي يَدَيْكَ وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ». «تمام خیرها بدست توست و شر در جانب تو نیست». (ترمذی/۳۷۵۰) منافی نیست، چرا که معنای این حدیث می‌شود: توی پروردگار شر محض را نمی‌آفرینی، بلکه هر چه اعم از خیر و شر می‌آفریند و چون با حکمت است، خیر محسوب می‌شود با این حال باز هم ممکن است بسی اوقات یک چیز برای برخی مردم شر باشد، این جزئی و نسبی است، اما از شر کلی و مطلق الله منزه است که در شرح توضیح داده شده است، برای تفصیل بیشتر به شرح رجوع شود و نیز میتوان به کتاب «شفاء العلیل» نوشته ابن قیم رجوع نمود و از همین حقیقت فهمیده می‌شود که قضیه شر خالق غیر از الله دارد) دروغ محض است، متأسفانه این دروغ در مقاله‌ای به قلم متعصبی کینه توز در مجله الحضار شماره (۵ سال ۱۸ص ۵۲-۵۰) منتشر شده است.

۲- کلمات بین پراکنده در نسخه‌های خطی سه گانه وجود ندارد و در چاپ (خ) هم نیست لذا حذف این جمله صحیح‌تر است، زیرا با وجود این کلمات معنای جمله می‌شود: مرتکبان گناهان کبیره که از امت محمد ﷺ نیست و پیش از نسخ آن شریعت‌ها می‌زیستند، شامل نمی‌شود و این خالی از ایراد نیست زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید: «يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ إِيْمَانٍ». (هر کس ذره‌ای ایمان در دل داشته باشد از آتش بیرون خواهد شد). (ترمذی/۲۱۳۰) مشاهده می‌شود که پیامبر ﷺ در این حدیث امت خود را خاص نکرده است، بلکه مطلقاً همه اهل ایمان را ذکر کرده است.

باید دانست که در تعریف گناهان کبیره اختلاف است و بهترین آن این است که هر گناهی که بر فاعل آن حد جاری می‌شود یا به آن وعده آتش داده می‌شود یا لعنت شده و یا تهدید به غضب و خشم الهی شده است، گناه کبیره است. ر.ک. «شرح ابی العز» و مجموع الفتاوا ابن تیمیه (۱۱/۶۵۰).

ملاقات با شناخت^(۱) و ایمان به الله صورت خواهد گرفت آنگاه آنان تحت اراده و فرمان الله هستند، اگر بخواهند آنان را می‌بخشد و به فضل خود از آنان در می‌گذرد. الله تعالی در قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۴۸]. «اللهم يا ولي الاسلام واهله ثبتنا علي الاسلام حتي نلقاك به^(۲)». «پروردگارا! ای ولی (دوست و کار ساز) اسلام و مسلمانان، ما را بر اسلام ثابت قدم بدار تا تو را با اسلام ملاقات کنیم».

۶۸- ما معتقدیم نماز خواندن پشت سر نیکوکاران و گنه کار و فاسق، از اهل قبله جایز است، جایز است بر نیکوکاران و فاسق نماز جنازه بخوانیم^(۳).

۱- این افزوده از نسخه خطی (الف، ب، غ) است، این افزوده‌ای مهم است که در برخی نسخه‌ها به ثبت نرسیده است، از جمله نسخه شارح که در آن تنها کلمه عارفین آمده اگر به جای عارفین مؤمنین می‌گفت: بهتر و شایسته‌تر بود؛ زیرا هر کس الله را بشناسد ولی به او ایمان نیاورد، کافر است و این که جهم بن صفوان و پیروانش در تعریف ایمان تنها به معرفت الله بسنده کرده‌اند، نظریه‌ای باطل و مردود است.

۲- این دعا به صورت مرفوع از پیامبر ﷺ ثابت است و در «الصحيحه» تحت (ش ۱۸۲۳) آن را تخریج و تحقیق کرده‌ام و در تخریج شرح هم این را گفته‌ام و اما در آن جا اشتباهاً شماره (۱۸۳۳) ذکر شده، که اشتباه چاپی است لذا باید تصحیح شود.

۳- آلبانی می‌گوید: دلیل این عقیده، عمل صحابه است، می‌توان توضیح این دلیل را در شرح مطالعه نمود، زیرا در آن ادله به اندازه‌ی کافی ذکر شده است و علاوه بر آن پیامبر ﷺ در خصوص ائمه و پیشوایان سیاسی مسلمانان، می‌فرماید: «يُصَلُّونَ لَكُمْ، فَإِنْ أَصَابُوا فَلَكُمْ، وَإِنْ أَخْطَأُوا فَلَكُمْ وَعَلَيْهِمْ». «پیشوایان برای شما امامت می‌دهند اگر بر ثواب باشد به نفع شما و آنان است و اگر بر خطا باشد به نفع شما و به ضرر آنان است». بخاری/۶۹۴، احمد و ابویعلی.

در خصوص خواندن نماز جنازه بر نیکو کار و فاجر، دلیل دیگری وجود دارد که می‌توان در «احکام الجنائز» ص ۷۹ مطالعه نمود.

۶۹- حکم به بهشتی^(۱) یا جهنمی بودن کسی از مسلمانان اعم از نیکوکار و فاسق را نمی‌کنیم و گواهی بر کافر، مشرک و منافق بودن آنان تا دلیل آشکار بر این موارد نباشد، نمی‌دهیم و باطن‌شان را به الله تعالی واگذار می‌کنیم.

اما اسناد حدیث: «صَلُّوا خَلْفَ كُلِّ بَرٍّ وَفَاجِرٍ». «پشت سر هر نیکو کار و فاسق نماز بخوانید». ضعیف است، لذا در شرح به آن اشاره کردم و در «ضعیف ابوداود (ش/۹۷) و ابوداود ش/۱۷۸۸ و الارواء (ش/۵۲۰) توضیح داده‌ام، البته هیچ دلیلی بر عدم صحت نماز پشت سر فاسق وجود ندارد. حدیث: «اجْعَلُوا أَيْمَتَكُمْ خِيَارَكُمْ...». «پیشوایان را از برگزیدگان‌تان انتخاب کنید». «دارقطنی ش/۱۹۰۳»

از نظر سند «ضعیف جداً» است. این حدیث را در الضعیفه (۱۸۲۲) تحقیق کرده‌ام. حتی اگر صحت آن ثابت شود، دلیلی در آن نیست جز این‌که واجب است پیشوایان از بهترین‌ها باشند، این یک چیز است اما بطلان نماز پشت سر فاسق چیزی دیگر است، بویژه زمانی‌که پیشوایان از طرف حکومت تعیین شده باشند.

آری، اگر صحت حدیث: «... وَلَا يُؤْمُّ فَاجِرٌ مُؤْمِنًا...». «...هیچ فاسقی حق ندارد مؤمنی را امامت دهد». «ابن ماجه ش/۱۱۳۴» ثابت شود، آشکارا بر بطلان امامت فاسق دلالت دارد، ولی اسناد این حدیث هم صحیح نیست، رجوع شود به اول باب «الجمعه» از کتاب «الارواء»، زیرا در آنجا تحقیق کرده‌ام.

۱- آلبانی می‌گوید: بجز آن ده نفر و عبدالله بن سلام و... که پیامبر ﷺ، آنان را بشارت بهشت داده است. ما بر اساس گواهی پیامبر ﷺ به بهشتی بودن‌شان گواهی می‌دهیم و امام طحاوی در ماده (۹۵) این عقیده را به صراحت بیان کرده است.

از گمراهی و نادانی برخی نویسندگان امروزی است که عبدالله بن سلام را به دلیل این‌که در اصل یهودی بوده، مورد طعن قرار داده‌اند، این در حالی است که پیامبر ﷺ به بهشتی بودنش در صحیح بخاری گواهی داده است.

ای‌کاش! می‌دانستند، فرقی بین یهودی و بت پرستی که مسلمان شود نیست اما آنچه برخی نوشته‌اند چیزی جز تعصب قومی و جاهلیت نیست، آری یک فرق وجود دارد و آن این‌که پیامبر ﷺ، در صحیحین می‌فرماید: «ثَلَاثٌ لَهُمْ أَجْرُهُمْ مَرَّتَيْنِ...» «سه نفر هستند که به آن‌ها دو بار پاداش داده می‌شود...» از جمله آن سه نفر فردی از اهل کتاب است که به پیامبر ﷺ خود ایمان آورده و پیامبر

۷۰- ما معتقدیم شمشیر کشیدن علیه کسی از مسلمانان مگر با دلیل از کتاب و سنت جایز نیست.

۷۱- ما معتقدیم شورش علیه پیشوایان و متولیان امور جایز نیست هر چند ظلم^(۱) کند و بر علیه‌شان دعا نمی‌کنیم و دست از اطاعت‌شان بر نمی‌داریم و معتقدیم تا به

اسلام را درک کرده و از او پیروی و او را تصدیق کرده است. فقط فرق عبدالله بن سلام^(ع) با بت پرستی که ایمان آورده همین است که به او دوبار پاداش داده می‌شود و به بت پرست یک بار پاداش داده می‌شود.

۱- به این دلیل اطاعت از متولیان امور مسلمانان هر چند ظلم کنند لازم است که شورش بر علیه آنان مفاسدی در پی دارد که به مراتب از ظلم‌شان بیشتر است و حتی صبر بر ظلم آنان موجب بخشیده شدن گناهان می‌گردد؛ زیرا الله آنان را بر ما مسلط نکرده. مگر بدلیل اعمال فاسد ما، چرا که پاداش از جنس عمل است، پس بر ماست که تلاش کنیم تا با استغفار و تربیت و اصلاح نفس اعمالمان را اصلاح کنیم.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۹]. «این گونه برخی از ظالمان را به سبب اعمالی که انجام می‌دهند، مسلط می‌گردانیم».

آلبانی می‌گوید: این توضیحی است برای نجات از ظلم حاکمان، حاکمانی که از نسل خود ما هستند و به زبان ما حرف می‌زنند اما راه نجات این است که مسلمانان به پیشگاه پروردگارشان توبه کنند و عقیده‌شان را تصحیح نمایند و خود و خانواده‌یشان را بر اسلام صحیح تربیت کنند، تا مصداق این آیه قرار گیرند که الله می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الرعد: ۱۱]. «خداوند وضعیت هیچ قومی را دگرگون نمی‌کند تا خودشان اقدام به این کار نکنند».

یکی از دعوت‌گران معاصر با اشاره به همین موضوع می‌گوید: «دولت اسلامی را در دل‌های تان برپا کنید، تا بر سرزمین تان حکومت اسلامی برپا شود». و راه نجات آن‌طور که برخی گمان کرده‌اند که با انقلاب مسلحانه یا انقلاب‌های نظامی، نیست با این‌که این‌ها از نوآوری‌های عصر جدید است، با نصوص شرعی که دستور می‌دهد تغییرات قلبی باشد نیز مخالف است، ناگزیر باید قانون اصلاح نمود تا ساختن افراد را بر اساس آن شروع کنیم: ﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ

گناه دستور ندهند اطاعت‌شان همانند: اطاعت از الله واجب^(۱) است و دعا می‌کنیم الله آنان را اصلاح کند و عافیت دهد.

۷۲- از سنت و جماعت^(۲) پیروی و از تکروی، اختلاف و تفرقه^(۳) اجتناب می‌کنیم.

عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾ [الحج: ۴۰]. «بطور مسلم الله یاری می‌دهد کسی را که او را یاری دهد، قطعاً الله توانا و با عزت است».

۱- آلبانی می‌گوید: بدیهی است که دین از ویژگی‌های مسلمان است، زیرا الله تعالی می‌فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]. «از الله و پیامبر و از ولی امرتان اطاعت کنید». باید دانست که از کفار استعمارگر نباید اطاعت کرد بلکه واجب است آمادگی کامل مادی و معنوی بگیریم تا آنان را از سرزمین‌های اسلامی مان بیرون کنیم و جهان اسلام را از پلیدی‌شان پاک سازی کنیم.

و تاویل کلمه «منکم»: «از شما» در آیه به «فیکم»: (در میان شما) بدعتی است که با دسیسه‌ی انگلیس، قادیانی‌ها از خودشان ساخته‌اند تا مسلمانان را گمراه کنند و بر اطاعت استعمارگران کافر وادار نمایند. الله تعالی همه سرزمین‌های اسلامی را از وجودشان پاک کند.

۲- سنت، به راه روش گفتاری، رفتاری، تأییدی پیامبر ﷺ می‌گویند و جماعت، به جماعت مسلمانان اعم از صحابه و پیروان به نیکوی‌شان تا روز قیامت گفته می‌شود که پیروی از آنان هدایت و مخالفت با آنان گمراهی است.

۳- آلبانی می‌گوید: منظور این است که از سنت منحرف نمی‌شویم و با جماعت سلف مخالفت نمی‌کنیم، تکروی این نیست که فرد مسلمان نظریه‌ای را بدلیلی که به نظرش قوی‌تر رسیده ترجیح دهد هر چند با جمهور مخالف باشد، چرا که در قرآن و سنت دلیلی نیست که تمام دیدگاه‌های جمهور در صورتی عدم دلیل از مخالف‌شان صحیح‌تر باشد.

آری، اگر مسلمانان در مسئله‌ای اجماع کردند و هیچ اختلاف شناخته شده‌ای میان‌شان نبود، در این صورت واجب است از آنان پیروی کنیم. زیرا الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُضَلِّهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵]. «و هرکس پس از آن که هدایت برای او روشن شد، با رسول الله مخالفت ورزد و جز از راه و

۷۳- [حاکمان و افراد] عادل و امانت دار را دوست داریم و از ظالمان و خیانت پیشگان متنفریم.

۷۴- در صورتی که علم چیزی بر ما مشبه شود می‌گوییم: «اللّٰهُ اعْلَمُ!» و آن را به الله واگذار می‌کنیم.

۷۵- ما معتقدیم مسح بر موزه‌ها در سفر و حضر آن طور که در احادیث آمده، جایز است^(۱).

۷۶- فرضیت حج و جهاد با اولی الامر [نیکو کار و فاسق] مسلمان تا برپایی قیامت^(۱) ثابت است و هیچ چیز این دو را باطل و قطع نمی‌کند.

رسم مؤمنان پیروی‌کنند او را به آنچه رو کرده واگذاریم و او را به جهنم در آوریم و [جهنم] بد جایگاهی است.

در صورت اختلاف واجب است به کتاب و سنت رجوع کنیم و هر کس برایش ظاهر شد از آن پیروی کند و هر کس از رجوع به کتاب و سنت حق برایش روشن نشد از قلبش استفتا کند خواه موافق یا مخالف جمهور باشد.

من معتقدم کسی نمی‌تواند در هر مسئله‌ای تا حق برایش روشن نشود از جمهور پیروی کند، بلکه گاهی می‌تواند از جمهور پیروی کند و گاهی هم با جمهور بر حسب اعتماد قلبی و شرح صدرش مخالفت نماید. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اسْتَفْتِ قَلْبَكَ وَإِنْ أَفْتَاكَ الْمُؤْتُونَ». «از قلبت استفتا کن هر چند فتوا دهندگان فتوا دهند». «دارمی/۲۵۸۸» و مسند احمد/۱۸۲۱۵.

۱- آلبانی می‌گوید: طحاوی به پیروی از دیگر مؤلفان در سنت، تنها مسح بر موزه‌ها را ذکر کرده، به دو دلیل:

۱- مسح بر موزه‌ها به صورت متواتر از پیامبر ﷺ ثابت است.

۲- روافض مخالف این سنت هستند، اما دلیل متواتر بودن مسح بر موزه از پیامبر ﷺ حجتی قوی علیه آنان است. البته تنها ذکر مسح بر موزه‌ها منافاتی با ثبوت مسح بر جوراب‌ها و کفش‌ها ندارد. مبحث مسح بر جوراب‌ها را می‌توانید در کتاب «المسح علی الجوربین» نوشته جمال الدین قاسمی، مطالعه نمایید. این کتاب با تحقیق و زیر نویسی آلبانی و احمد شاکر توسط المکتب الاسلامی چاپ شده است.

- ۷۷- ما به وجود فرشتگان «کرام الکاتبین» «نویسندگان بزرگوار». ایمان داریم و معتقدیم آنان را الله برای حفاظت از ما مأمور کرده است.
- ۷۸- ما به فرشته مرگ^(۲) که مأمور گرفتن ارواح جهانیان است، ایمان داریم.

۱- باید دانست که جهاد بر دو نوع است: اول: فرض عین و جهادی که در برابر دشمنان مهاجم به برخی سرزمین‌های اسلامی، و ممانعت از تصرف سرزمین‌های اسلامی است، مثل امروزه فلسطین که تحت اشغال یهودی‌ها، عراق، افغانستان، چین و... که تحت استعمار استعمارگران هستند. آری، همه مسلمانان بدلیل ترک جهاد گناه‌کار هستند، تازمانی که آنان را با جهاد از سرزمین‌های اسلامی بیرون رانند.

دوم: فرض کفایه، این نوع جهاد به هدف رساندن دعوت اسلامی به دیگر سرزمین‌ها مقرر شده است تا اسلام در آن مناطق حاکم شود، هر گاه این جهاد را عده‌ای انجام دهند فرضیت آن از دیگران ساقط می‌شود، در این جهاد اگر کفار پس از ابلاغ، دعوت مسلمانان را پذیرفتند و مسلمان شدند که نیازی به جنگ نیست اما اگر مانع دعوت شدند با آنان می‌جنگیم تا فرمان الله حاکم شود، فقط این جهاد تا قیامت ادامه دارد. متأسفانه برخی نویسندگان امروزی این جهاد را انکار می‌کنند و این علتی جز ضعف و ناتوانی مسلمانان از قیام برای جهادی که فرض عین است ندارد، چه راست گفت: پیامبر ﷺ آن‌جا که می‌فرماید: «إِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعِينَةِ وَأَخَذْتُمْ أَذْنَابَ الْبُفْرِ وَرَضِيْتُمْ بِالزَّرْعِ وَتَرَكْتُمُ الْجِهَادَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ذُلًّا لَا يَنْزِعُهُ حَتَّى تَرْجِعُوا إِلَى دِينِكُمْ». «آن‌گاه که شما مسلمانان معامله عینه [این معامله به این صورت است که فردی کالایی را از فردی دیگر به طور نسیه مثلاً ۴ میلیون تومان می‌خرد و بدلیل مقروض بودن آن را نقداً ۳ میلیون تومان به همان فرد می‌فروشد] کردید و دم گاو را گرفتید [کنایه از توجه مفرط به کشاورزی است] به کشاورزی خرسند و خوشنود شدید و جهاد در راه الله را ترک کردید، الله ذلت و پستی را بر شما چیره می‌گرداند و آن را از شما دور نخواهد کرد تا وقتی که به دین‌تان [پیروی از رسول الله ﷺ و جهاد در راه الله] برگردید». ابوداود ش/ ۳۴۶۴ ر.ک. الصحیحه «ش/ ۱۱».

- ۲- آلبانی می‌گوید: نام این فرشته در قرآن ملک الموت است لذا نام‌گذاری این فرشته به عزرائیل آن‌طور که در میان عامه‌ی مردم شایع است، هیچ اصلی ندارد و از اسرائیلیات است.

۷۹- ما معتقدیم عذاب قبر برای کسانی که سزوار آن هستند ثابت است^(۱) و سوال منکر و نکیر^(۲) از (رب، دین و پیامبر ﷺ) از هر فرد آن طور که در روایات از پیامبر ﷺ و صحابه نقل شده، حق است.

۸۰- قبر باغی^(۳) از باغ‌های بهشت یا چاله‌ای از چاله‌های دوزخ است.

۸۱- ما ایمان داریم که پس از مرگ بر انگیزخته خواهیم شد و در روز قیامت جزای اعمال را خواهیم دید و اعمال ما در پیشگاه الهی عرضه خواهد شد و از ما حساب گرفته می‌شود و نامه اعمال مان را خواهیم خواند و در برابر اعمال نیکو، پاداش داده می‌شویم و در مقابل اعمال ناشایست عذاب خواهیم شد و معتقدیم پل صراط، ترازوی اعمال و میزان حق است.

۸۲- بهشت و دوزخ هر دو مخلوقاتی هستند که هرگز^(۱) نابود نمی‌شوند و الله بهشت و دوزخ را پیش از آفرینش مخلوقات آفریده است لذا هر کس را بخواهد به

۱- آلبانی می‌گوید: کفار و فاسقان مسلمان سزاوار عذاب قبر هستند، این عذاب برای این دو گروه به دلیل نصوص قرآن و روایات زیادی که به حد تواتر می‌رسند و شارح در شرح ذکر کرده، قطعی و اعتقاد به آن واجب است. اما کنجکاو شدن در کیفیت آن جایز نیست؛ چرا که عقل از درک کیفیت آن ناتوان است، و در شریعت چیزی که از دیدگاه عقل محال باشد نیست ولی مسایل شرعی وجود دارد که عقل از درک آن حیران است. بنابراین واجب است تسلیم آیات و روایات باشیم، برخی از این روایت‌ها را می‌توان در «شرح السنه» ابن ابی عاصم تحت شماره‌های (۸۷۷-۸۶۳) که به تحقیق تخریج بنده است مطالعه نمایید.

۲- آلبانی می‌گوید: این نیز همان طور که پیش‌تر یاد آور شدم متواتر است، به جز دو فرشته به نام‌های منکر و نکیر، در خصوص نام این دو فرشته به منکر و نکیر، در حدیثی با اسناد [حسن] ثابت است که در «الصحيحه» آن را تخریج کرده‌ام (۱۳۹۱).

۳- این قسمتی از حدیثی است که در ترمذی (۷۵/۲) از ابوسعید به صورت مرفوع با سند ضعیف روایت کرده است، قسمت اول این را ابویعلی تخریج کرده و فردی بنام «دراج» در سند آن است و دراج روایات مناگیری دارد. ر.ک. «المجمع» (۵۵/۳).

لطف خویش وارد بهشت می‌کند و هر کس را بخواهد به عدالت خود وارد جهنم می‌کند اما هر کس همان کاری می‌کند که برایش^(۲) نوشته شده است و به طرف همان در حرکت است که آفریده شده است.

۸۳- خیر و شر از طرف الله برای بندگان مقدر شده است.

۸۴- جایز نیست مخلوق را به استطاعت و توانایی بر افعالی که انجام آن‌ها واجب است، توصیف نمود و توفیق با انجام کار همراه است، استطاعت و قدرت از نظر سلامتی، توانایی و نیروی انجام کار و سالم بودن وسایل باید قبل از انجام فعل

۱- باید دانست که آتش آخرت دو آتش است، آتشی که فنا و نابود می‌شود و دیگری می‌ماند و فنا نمی‌شود. اما آتش فنا شدنی، آتش عصیان‌گران و گناه‌کاران مسلمان است. آتشی که فنا نمی‌شود، آتش کافران و مشرکان است، این خلاصه بحثی است که در آن تردیدی نیست و ادله مختلف با این دیدگاه سازگار است و نباید به آنچه شارح در این جا و ابن قیم در «شفاء العلیل» و «حادی الارواح» که منافی این نوشته، بسنده کنیم، زیرا آن‌ها در جاهایی که اشاره شد بصورت بنیادی بحث نکرده‌اند و از طرفی دلیل صریح و صحیحی مبنی بر فنای آتش کافران وجود ندارد و الله تعالی در خصوص بهشتی‌بان می‌فرماید: ﴿لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ﴾ [الحجر: ۴۸]. «هیچ خستگی و ناراحتی به آن‌ها [بهشتی‌بان] نمی‌رسد و آنان از بهشت هرگز بیرون نمی‌شوند».

و همانند این در مورد کافران می‌گوید: ﴿وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾ [البقرة: ۱۶۷]. «کافران هرگز از جهنم بیرون شونده نیستند».

و آنچه از عُمر و... که مخالف این نظریه است، روایت کرده‌اند، از نظر سند صحیح نیست. لذا بنده در تعلیقی بر شرح، این موضوع را توضیح داده‌ام، سپس این را در «الضعیفه» جلد دوم توضیح داده‌ام.

۲- در اینجا طحاوی به حدیثی اشاره می‌کند که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «فَرَعَ اللَّهُ إِلَى كُلِّ عَبْدٍ مِنْ خَمْسٍ مِنْ أَجَلِهِ وَرِزْقِهِ وَأَثَرِهِ وَمَضْجَعِهِ وَشَقِيٍّ أَمْ سَعِيدٍ». «الله پنج چیز را برای هر بنده نوشته است که عبارتند از: اجلس، رزق، مهلت، جایی که می‌میرد و دفن می‌شود و نیک بخت و بدبخت بودن». این حدیث صحیح است که در مشکاؤه (۱۱۳) و «السنه» (۳۰۹-۳۰۳) تخریج شده است و در روایات در معنای این حدیث بسیار معروف است. (مسند ش/ ۲۲۳۵۴ و ۲۲۳۵۵ مترجم).

باشد و خطاب الهی مربوط به فردی می‌شود که موارد فوق رد دارا باشد. الله تعالی می‌فرماید: ^(۱) ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]. «خداوند هیچ نفسی را مکلف نمی‌کند مگر به اندازه توان آن».

۱- آلبانی می‌گوید: اولی نظریه اشاعره است و دومی نظریه معتزله و صحیح اینست که هر دو نظریه را با هم همان‌طور که طحاوی بصورت تفصیلی ذکر کرده پذیریم. چون شیخ الاسلام ابن تیمیه این بحث را بصورت شفاف و روشن توضیح داده است لذا نقل کامل آن در اینجا به دلیل اهمیت موضوع بجا و شایسته است. ایشان در مجموع الفتاوا (۳۷۱/۸-۳۷۶) می‌نویسد: «مردم اعم از اهل سنت و غیره دو دیدگاه متفاوت در خصوص «استطاعت بنده» دارند، که آیا استطاعت با فعل شده یا قبل از آن؟. در این موضوع دو دیدگاه متفاوت وجود دارد، گروهی معتقدند استطاعت تنها با فعل است و بس، این نظریه اشعری‌هایی که قدر را ثابت می‌دانند و کسانی از اصحاب ما و... که موافق آن‌ها هستند. گروهی معتقدند استطاعت قبل از فعل است؛ این عقیده‌ی بیشتر نفی‌کنندگان قدر اعم از معتزله و شیعه، اوست. گروه اول، معتقدند استطاعت فقط برای انجام یک فعل صلاحیت دارد و بس و استطاعت با همان فعل همراه است و از آن جدا نیست.

گروه دیگری می‌گویند: استطاعت برای انجام دو چیز متضاد صلاحیت دارد لذا هرگز با فعل همراه نیست، قدری‌ها در این موضوع از همه منحرف‌ترند، زیرا آن‌ها معتقدند تحت هیچ شرایطی قدرت با فعل همراه نیست، چرا که مؤثر ناگزیر باید با اثر باشد پس هیچ‌گاه با آن همراه نیست و معتقدند قدرت، اراده و امر در این موضوع برابر است، عقیده‌ی صحیحی که قرآن و سنت آن را تایید می‌کند این است که با آن فعل استطاعتی همراه است که به غیر آن صلاحیت ندارد. در نتیجه استطاعت بر دو نوع است؛ استطاعت مقدم بر فعل و دارای صلاحیت بر دو چیز متضاد است. به این ترتیب استطاعتی که فقط فعل است، پس آن فعل پدید می‌آید و مجوز آن است و این موجب انجام فعل می‌شود و آن را محقق می‌کند.

الله تعالی در خصوص نوع اول استطاعت می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۹۷]. «برای الله حج خانه بر عهده مردم است البته کسی که بتواند روی آن راه برود».

اگر این استطاعت فقط با فعل می‌بود، قطعاً حج بر کسی واجب نبود مگر مگر همان که در حال انجام حج است، و کسی با ترک فریضه‌ی حج گناه‌کار نمی‌شد حتی حج پیش از بستن احرام بر کسی واجب نبود، و قبل از بجا آوردن مراسم هم حج بر کسی واجب نبود!!!

الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ [التغابن: ۱۶]. «از الله به میزان استطاعت‌تان بترسید».

الله دستور داده به اندازه استطاعت از او بترسیم و تقوا پیشه کنیم اگر هدف استطاعت مقارن فعل می‌بود، قطعاً تقوا و ترس الله بر کسی واجب نبود مگر همان فعلی که در حال انجام است. چرا که تنها همان فعل است که با استطاعت همراه است.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۰۹]. «الله هیچ کسی را مکلف نمی‌کند مگر به اندازه توانش».

وسع همان توانی است که در انسان قرار داده شده و طاقت انجام آن در وجود انسان است. اگر هدف از وسع، توانی باشد که مقارن با فعل است، هرگز کسی مکلف به انجام فعلی نمی‌شد مگر همان فعلی که در حال انجام آن است و مکلف به انجام واجباتی که ترک کرده نمی‌شد... و شبیه این بسیار است. هر دستوری که در قرآن و سنت به استطاعت معلق شده و عدم آن به عدم استطاعت وابسته معرفی شده، هدف از آن مقارن بودن و همراهی نیست و اگر چنین نباشد پس الله واجبات را بر کسی بجز همان‌هایی که انجام می‌دهند واجب نکرده است، و از کسی که آن‌ها را انجام ندهد ساقط کرده است در نتیجه کسی با ترک واجبات گناه‌کار نمی‌شود؟! اما استطاعت مقارنی است که موجب انجام فعل می‌شود. مانند: این آیه است که الله تعالی می‌فرماید: ﴿مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ﴾ [هود: ۲۰]. «توان شنوایی نداشتند و نمی‌دیدند».

این نوع استطاعت، استطاعت مقارن با فعل است که موجب انجام فعل می‌شود؛ بنابراین نوع دیگری استطاعت انجام تکلیف را ناگزیر و الزامی می‌کند، به این ترتیب نوع اول استطاعت، استطاعت شرعی است که امر، نهی، ثواب و عقاب بر مدار آن است و مباحث فقها غالباً در حرف مردم همین نوع استطاعت است.

دوم: استطاعت کونی است که قضا و قدر بر آن مدار است و وجود فعل با آن محقق می‌شود، نوع اول برای سخن‌ها و مسایل و دستورات شرعی است و نوع دوم برای سخن‌ها و آفرینش هستی است. الله

می‌فرماید: ﴿وَصَدَقَتْ بِكَلِمَتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا﴾ [التحریم: ۱۲]. «سخنان پروردگارش و کتاب‌های او را تصدیق کرد». «تحریم/۱۲».

مردم در خصوص این‌که قدرت بنده مخالف علم یا اراده الهی است حقیقتی است که بنده بر اساس استطاعت اول توانایی بر انجام افعال شرعی پیش از فعل است و الله هم بر آن تواناست و الله بر خلاف آنچه می‌دانیم و اراده می‌کنیم، تواناست و اگر نه توانایی بر انجام آن فعل نبود و بنده بر این توانایی و قدرت مقارن ندارد؛ زیرا هیچ چیز انجام نمی‌گیرد مگر این‌که الله آن را می‌داندسته و اراده کرده، چرا که هر چه الله بخواهد می‌شود و هر چه نخواهد نمی‌شود، و سخن حواریون گویای همین است که الله از قول شان می‌فرماید: ﴿هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ﴾ [المائدة: ۱۱۲]. «آیا پروردگارت می‌تواند سفره‌ای از آسمان بفرستد».

آن‌ها فقط از همین نوع قدرت سوال کردند و یونس نیز این گونه گمان کرد که: ﴿أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ [الأنبياء: ۸۷]. «ما بر او قادر نیستیم».

یعنی: استطاعت را به قدرت تفسیر کرده است همان‌طور که به شخصی گفته می‌شود. آیا قدرت انجام فلان کار را داری؟ یعنی: آن کار را می‌توانی انجام دهی؟ این سخن در میان مردم مشهور است. قدری‌ها معتقد به نوع اول هستند. یعنی: استطاعت قبل از فعل، که حصول فعل کافی است و [و معتقدند] همین که بنده خواسته‌اش را بوجود می‌آورد، او را در هنگام انجام فعل از الله بی‌نیاز می‌گرداند! و جبری‌ها معتقد به نوع دوم هستند که استطاعت موجب انجام فعل می‌شود و می‌گویند چون این فعل از غیر است لذا انسان مجبور به انجام آن است، هر دوی این نظریه زشت، قبیح و نادرست است، زیرا انسان دارای اراده‌ایست که تابع اراده الله است، الله این را در جاهای متعدد از کتاب خود ذکر کرده است، پس وقتی انسان را الله دارای اراده و اختیار و خواسته آفریده نمی‌توان گفت: انسان موجودی مجبور و مقهور است یا این‌که الله او را با اراده آفریده نمی‌توان گفت: انسان موجودی است که برای خودش اراده و مشیت را بوجود می‌آورد، اگر بگویید: انسان مجبور به اختیار و اراده‌اش است، این چیزی است که مانند ندارد و این مفهوم جبر و اضطرار نیست و کسی بجز الله تعالی آن قدرت را ندارد، از این رو قدری‌ها و جبری‌ها به دو گروه ضد و نقیض اختلاف کردند هر دو گروه در آنچه ثابت دانسته‌اند و در آنچه نفی کرده‌اند، باطل هستند.

این خطیب و امثال وی از جبری‌ها گمان کرده‌اند که عقیده داشتن به ترجیح انجام فعل بر ترک آن نیاز ضروری به ترجیح دهنده‌ای غیر از بنده دارد. چرا که ممکن است برای انسان انجام یا ترک فعل

- ۸۵- خالق افعال و انسان‌ها الله است و انسان‌ها کاسب افعال هستند.
- ۸۶- الله کسی را بجز به میزان توانش مکلف نکرده و انسان به همان اندازه طاقت دارد که مکلف^(۱) شده است و تفسیر «**لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ**» «هیچ نیروی تغییر

بگونه‌ای برابر باشد که بدون ترجیح دهنده‌ای تعیین آن ممکن نباشد لذا هر دوی این باور صحیح است ولی این ادعا که لازمه هر یک به معنای نفی دیگری است، درست نیست، چرا که انسان بوجود آورنده و کسب کننده کارهاست، اما این بوجود آوردن نیاز به وجود آورنده دارد؛ در نتیجه انسان فاعل سازنده و بوجود آورنده است، پس از این که فاعل، سازنده و بوجود آورنده نبود و ناگزیر باید فاعلی داشته باشد، همان‌طور که الله می‌فرماید: «**لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ**» [التکویر: ۲۸]. «برای کسی از شما که بخواهد راست کردار شود».

وقتی انسان خواهان استقامت باشد، به راه مستقیم رهنمون می‌شود، سپس الله تعالی می‌فرماید: «**وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**» [التکویر: ۲۹]. «و حال آن که نمی‌توانید بخواهید جز چیزهایی که پروردگار جهانیان بخواهد».

هر چیز بصورت بدیهی فهمیده می‌شود و ادله‌ی سمعی و عقلی بر آن دلالت کند، همه حق است به همین علت هیچ نیرویی تغییر دهنده و قدرتی جز الله نیست، پس انسان در ذات، صفات و افعال به الله نیازمند است، با این که خودش دارای ذات، صفات و افعال است و نفی افعال او همانند: نفی صفات و ذات او و انکار حقیقت است حتی این عمل شبیه غلو صوفیان غالی است که همه چیز را حق [خدا] می‌دانند و قرار دادن چیزی که الله از آن بی نیاز [و الله از همه چیز بی نیاز است] برای الله، استغنائی از الله یا عقیده داشتن به این که چیزی بدون [دستور] الله بوجود بیاید، انکار حقیقت و شبیه غلو کسی است که بگوید: «**أنا ربکم الاعلی**». «من پروردگار بلند مرتبه‌ی شما هستم!؟». یا معتقد باشد؛ خودش، خودش را آفریده است!؟؟ به این ترتیب روشن می‌شود که فقط عقیده اهل سنت و جماعت حق است و بس.

۱- یعنی: طاقت و توان ندارد مگر بر آنچه الله قدرت‌شان می‌دهد، این طاقت از نوع توفیق است نه از نوع استطاعتی که به سلامتی، توان، قدرت فرد و سلامتی وسایل ارتباط داشته باشد، اما در کلام مؤلف ایرادی وجود دارد که شارح توضیح داده است: «تکلیف به معنای توان و قدرت استعمال نمی‌شود، بلکه به معنای امر و نهی بکار می‌رود و بس».

دهنده و قدرتی جز الله نیست». این است که ما معتقدیم هیچ تغییر و حرکتی صورت نمی‌گیرد و کسی نمی‌تواند از معصیت الله برگردد، مگر با یاری الله و کسی قدرتی بر اطاعت الله ندارد و نمی‌تواند بر آن ثابت قدم باشد، مگر با توفیق الله تعالی.

۸۷- هر چیز به خواست، علم، قضا و قدر الهی در حرکت است، خواست الله بر تمام خواسته‌ها غلبه دارد و قضاوت الهی بر تمام توانایی‌ها چیره است، هر چه بخواهد انجام می‌دهد و هرگز ظالم نیست^(۱) از هر بدی و هلاکت پاک است و از هر

طحاوی می‌گوید: «الله مخلوقاتش را فقط به اندازه توانشان مکلف می‌کند لذا آن‌ها فقط به میزان تکلیفشان توان دارند» ظاهر این کلام این است که هر دو جمله یک معنی دارد، این درست نیست، زیرا انسان‌ها بیشتر از تکلیفشان توان دارند. چون الله پاک برای بندگانش آسانی و تخفیف را خواسته است و می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵]. «الله آسانی را برای شما می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست».

و می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ﴾ [النساء: ۲۸]. «الله می‌خواهد کار را بر شما آسان کند». اگر الله ما را بیشتر از آنچه بدان مکلف شده‌ایم، مکلف می‌کرد. قطعاً طاقت و توان آن را داشتیم، لیکن نسبت به ما لطف کرده و ما را مورد رحمت خود قرار داده است و بر ما تخفیف داده و در دین برای شما حرج و سختی قرار نداده است و این اشکال با آنچه ذکر شد پاسخ داده شد و منظور از استطاعت، استطاعت از نوع توفیق است نه توان و سلامتی آلت‌ها و وسایل، در این عبارت نوعی اضطراب است که باید به توجه شود!

۱- شارح در (ص/۵۰۷) می‌گوید: آنچه در قرآن بیانگر پاکی الله از ظلم است، نظریه میانه‌ای بین دو دیدگاه قدری‌ها و جبری‌ها است؛ هر چه از انسان‌ها ظلم و زشتی است از الله نیست، قدری‌ها و معتزله و امثالشان معتقدند هر چه انسان انجام دهد که ظلم و زشت باشد انجام آن بوسیله الله همین گونه است، این اشتباه است، زیرا چنین تصویری الله را همانند مخلوق دانستن، و قیاس الله به بندگان است!! در حالی که او تعالی پروردگار بی‌نیاز قادر است و انسان‌ها بندگان نیازمند و مقهور هستند. متکلمین در تعریف ظلم می‌گویند: ظلم عمل غیر ممکن است که تحت قدرت داخل نیست، این تعریف درست نیست، آن‌ها می‌گویند: امکان ندارد در محدوده ممکنات. مقدمات ظلمی صورت

عیب و زشتی منزّه است. الله تعالی می‌فرماید: ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ

گیرد و هرچه انجامش از او ممکن باشد، اگر آن را انجام دهد. عدالت است بنابراین ظلم صورت نمی‌گیرد مگر از مأموری که از طرف کسی دیگر نهی شده است و الله این گونه نیست؛ زیرا الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا﴾ [طه: ۱۱۲]. «و هر کس کارهای نیکو انجام دهد نه از ظلم و ستمی می‌ترسد و نه از کم و کاستی می‌هراسد».

و می‌فرماید: ﴿مَا يُدِلُّ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ [ق: ۲۹]. «سخن من تغییر ناپذیر است و دگرگون نمی‌شود و من کم‌ترین ستمی به بندگان نمی‌کنم».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ﴾ [الزخرف: ۷۶]. «ما بدیشان ستم نکرده‌ایم و لکن خودشان به خویشتن ستم کرده‌اند».

و می‌فرماید: ﴿وَوَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۴۹]. «آنچه را کرده‌اند حاضر و آماده می‌بینند و پروردگارت به کسی ظلم نمی‌کند».

و می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [غافر: ۱۷]. «امروز هرکسی در برابر کاری که کرده است جزا و سزا داده می‌شود. هیچ گونه ستمی امروز وجود نخواهد داشت. بیگمان الله سریع الحساب است».

همه این آیات بر ضد نظریه فوق دلالت دارد و پیامبر ﷺ از قول الله روایت می‌کند: «يَا عِبَادِي إِنِّي خَزَمْتُ الظُّلْمَ عَلَىٰ نَفْسِي وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا فَلَا تَظَالَمُوا». «ای بندگانم! بی‌گمان من ظلم را بر خودم حرام کردم و آن را در میان شما هم حرام قرار داده‌ام پس ظلم نکنید». «مسلم/۶۷۳۷»
این حدیث قدسی بیانگر دو چیز است:

اول: الله ظلم را بر خودش حرام کرده لذا غیر ممکن به این صورت توصیف نمی‌شود.

دوم: این‌که، الله از حرام نمودن ظلم بوسیله خودش خبر داده، همان طور که خبر داده، رحمت و مهربانی را بر خودش فرض کرده، این موضوع حجت‌شان را مبنی بر این‌که ظلم صورت نمی‌گیرد، مگر از مأموری که مورد نهی قرار گرفته، باطل می‌کند.

در پاسخ آن‌ها گفته می‌شود: الله رحمت را بر خودش فرض و ظلم را حرام کرده است، الله چیزی بر خودش فرض و حرام کرده که بر انجام آن قادر و توانا بوده است، نه غیر ممکن است و از انجام آن ناتوان.

يُسْئَلُونَ ﴿٢٣﴾ [الأنبياء: ٢٣]. «[الله] از آنچه می‌کند سوال نمی‌شود و آنها

[مخلوقات] هستند که مورد سوال قرار می‌گیرند».

۸۸- دعا و صدقات بازماندگان برای مردگان سودمند است^(۱).

۸۹- الله دعاها را اجابت و نیازها را برآورده می‌کند.

۹۰- الله مالک هر چیز است و هیچ چیزی بر الله تسلط ندارد. به اندازه چشم به هم

زدنی هم از الله بی‌نیاز نیستیم، هر کس به اندازه‌ی چشم به هم زدنی خودش از

الله بی‌نیاز بداند به یقین که کافر شده و از هلاک شوندگان است.

۹۱- الله غضب می‌کند، خشنود و راضی می‌شود نه مانند کسی از مخلوقات^(۲).

۹۲- ما یاران پیامبر ﷺ را دوست داریم اما در دوستی هیچ یک از آنان افراط

نمی‌کنیم^(۳) و از هیچ صحابه‌ای بری و بیزار نیستیم^(۱) و از هر کسی که نسبت به

۱- آلبانی گوید، شارح می‌گوید: اهل سنت بر این که دعاها و صدقات برای مردگان سودمند است،

اتفاق نظر دارند و سپس ادله‌ای از قرآن و سنت آورده است. اما در خصوص صدقه فقط دلایلی ذکر

کرده که تنها صدقه فرزند برای پدر و مادر سودمند و مفید است. بدیهی است که صدقه از دعا

خاص‌تر است. من این موضوع را در «احکام الجنائز» شرح دادم و اتفاق مذکور را بررسی نموده‌ام.

۲- این ردی است بر کسانی که صفات الله تعالی را تاویل می‌کنند، اعم از اشاعره و... آنها می‌گویند:

منظور از خشم و خشنودی الله؛ اراده خیر است.

ای‌کاش! توجه می‌کردند که دو صفت مذکور، با صفت اراده الهی چه فرقی دارد، این در حالی است

که این دو را تاویل می‌کنند و صفت اراده را می‌پذیرند، در حالی‌که بنده همان‌طور که متصف به

صفات خشم و خشنودی است، دارای اراده هم می‌باشد. اما چرا اراده الهی را همانند این دو صفت

تاویل می‌کنند؟ فقط به این دلیل که اراده الهی با اراده بنده تفاوت دارد و هر یک متناسب و موصوف

است، تمام صفات پروردگار همین‌گونه است، شارح در این موضوع بحث گسترده‌ای دارد به شرح

رجوع شود.

۳- یعنی: در محبت کسی از آنان افراط نمی‌کنیم و از حد تجاوز نمی‌کنیم، ادعای مصون بودن کسی را

نمی‌کنیم، همان‌طور که شیعه در خصوص علیس و ائمه‌ی‌شان ادعا می‌کنند.

یاران پیامبر ﷺ بغض داشته باشد یا آنان را به خیر ذکر نکند متفریم، بجز با خیر آنان را یاد نمی‌کنیم، دوستی‌شان دین، ایمان و احسان است، بغض‌شان کفر، نفاق و طغیان است.

۹۳- ما معتقدیم خلافت بعد از رسول الله ﷺ، اول برای ابوبکر صدیقس بدلیل برتری که بر دیگر افراد امت دارد، حق و ثابت است. سپس برای عمرس بعد از این دو برای عثمانس و سپس برای علی بن ابی‌طالبس، ثابت و حق است لذا این‌ها خلفای راشدین و ائمه مهتدین (هدایت‌کننده) هستند^(۲).

۹۴- ما [اهل سنت] ده نفری را که پیامبر به بهشت بشارت داده (دوست داریم)^(۳) بدلیل گواهی پیامبر ﷺ گواهی می‌دهیم بهشتی هستند، چرا که سخن پیامبر حق است؛ آن ده نفر عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد، سعید، عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده بن جراح (امین امت) ﷺ.

۹۵- هر کس در خصوص اصحاب، همسران و فرزندان و نسل پیامبر ﷺ که از هر پلیدی پاکند، به نیکی سخن بگوید و دیدگاه نیکو داشته باشد، قطعاً از نفاق بری و بدور است.

۹۶- علما و دانشمندان سلف اعم از سابقین، صحابه و تابعین، اهل خیر و محدثین و فقها و صاحب نظران را به نیکی و خیر یاد می‌کنیم و هر کس آنان را به بدی یاد کند گمراه است.

۱- مانند: رافضی‌ها که معتقدند ولایت و دوستی، بدون برائت، بیزاری و تفر نیست. یعنی: کسی نمی‌تواند اهل بیت را دوست داشته باشد، مگر این‌که از ابوبکرس و عمرس، بیزار باشد، اهل سنت همه صحابه و اهل بیت را دوست دارند و آنان را با عدالت و انصاف نه با هوی و تعصب در مقامی شایسته‌ی خود آن‌ها قرار می‌دهند که سزاوار و شایسته آن هستند.

۲- شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «هر کس در خلافت این ائمه طعنه بزند از الاغ خودش گمراه‌تر است». مجموع الفتاوی (۱۵۲/۳).

۳- در نسخه (خ) عبارت بدین صورت است «نحب العشره... و نشهد لهم...».

- ۹۷- کسی از اولیا بر پیامبران برتری ندارد و ما معتقدیم یک پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از تمام اولیا افضل^(۱) و برتر است.
- ۹۸- ما به حقیقت کراماتی که از اولیا بر اساس روایاتی که به صحت از راویان ثقی^(۱) ثابت است، ایمان داریم.

۱- شارح می‌گوید: طحاوی در این جا، وحدت الوجودی‌ها و صوفیان نادان را رد می‌کند، و گرنه آنانی که بر ایمان راستین استقامت کرده‌اند، همواره به پیروی از علم و شریعت سفارش می‌کنند و باور قطعی دارند که: الله پیروی از پیامبران را بر همه مخلوقات واجب کرده است و می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ «هیچ پیامبری نفرستادیم مگر این که [فرمان دادیم] به اجازه الله از او اطاعت شود».

بسیاری از صوفیان گمان می‌کنند که با تلاش و کوشش‌شان در عبادت و تزکیه نفس بدون پیروی از قرآن و سنت... به درجه‌ای می‌رسند که پیامبران رسیده‌اند!!! و برخی گمان می‌کنند از پیامبران افضل‌ترند و برخی بر این باورند که پیامبران و رسولان چیزی نیستند، جز این که علم‌شان را از خاتم اولیاء می‌گیرند!!! و هر یک ادعا می‌کند که خاتم اولیا است.

در حقیقت این علمی است که صوفیان ادعا می‌کنند، همان حقیقت قول فرعون است که معتقدند وجود این جهان به خودی خود واجب است و این جهان سازنده‌ای جز از خود ندارد، با این فرق که این‌ها می‌گویند همه هستی الله است!! اما فرعون آشکارا و کلاً انکار می‌کرد، البته فرعون قلباً از صوفی‌ها بیشتر الله را می‌شناخت، چرا که او سازنده‌ای را ثابت می‌دانست ولی صوفی‌ها هم چون ابن عربی و امثال او معتقدند، وجود مخلوق همان وجود خالق است؛ وقتی آن‌ها دیدند نمی‌توانند شریعت ظاهری را تغییر دهند، گفتند نبوت خاتمه یافته اما ولایت خاتمه نیافته است و ادعا کردند ولایت از نبوت و انبیا و رسولان بزرگ‌تر و مهم‌تر است و ادعا کردند ولایت از نبوت و انبیا و رسولان بزرگ‌تر و مهم‌تر است و ادعا می‌کنند که انبیا از مقام ولایت استفاده می‌کنند!!!.

و گفته‌اند: این تغییر در شریعت است، زیرا ولایت برای مومنان پرهیزگار ثابت است، الله می‌فرماید: ﴿الْإِنِّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲]. «آگاه باشید که دوستان الله ترسی ندارند و اندوهگین نمی‌شوند، آنان کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و پرهیزگارند».

همان‌طور که ذکر شد نبوت از ولایت خاص‌تر و رسالت از نبوت خاص‌تر است.

۹۹- به علامت‌های قیامت اعم از خروج دجال، فرود آمدن عیسی علیه‌السلام، از آسمان^(۲) و طلوع خورشید از مغرب و خروج دابه الارض [چهارپای زمین] از جای خودش ایمان داریم.

۱۰۰- جادوگر، فال‌گیر و هر کس ادعای چیزی می‌کند که با قرآن، سنت و اجماع امت مخالف است را تصدیق نمی‌کنیم.

۱۰۱- معتقدیم جماعت^(۳) بر حق و صواب است و تک‌روی گمراهی و عذاب است.

۱- آلبانی می‌گوید: این که طحاوی پذیرش کرامات را مقید به صحت روایات کرده کاری بسیار نیکو است، چرا که بخصوص متاخرین در نقل روایات. کرامات بسیار گسترده عمل نموده‌اند تا جایی که به همین نام اباطیلی نقل کرده‌اند که در بطلان آن کسی که ذره‌ای عقل داشته باشد، تردید نمی‌کند و حتی بسی اوقات شرک اکبر و شرک در ربوبیت، بنام کرامت نقل می‌کنند و کتاب طبقات اولیا نوشته شعرانی یکی از کتاب‌هایی است که بیشترین اباطیل در آن نقل شده است. مانند این که یکی از اولیا که می‌گوید: بخاطر ادب در برابر الله ۲۰ سال به هیچ چیز نگفتم [کن فیکون] باش که بوجود بیاید!!؟؟؟.

الله می‌گوید: «تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً».

برخی کرامات صحیح از صحابه ثابت است که می‌توان به ریاض الصالحین تالیف امام نووی، باب (۲۵۳) حدیث‌های (۱۵۱۶-۱۵۲۳) به تحقیق شیخ آلبانی، مراجعه نمود، ایرادی هم ندارد.

۲- آلبانی می‌گوید: روایات در این باره متواتر است. همان‌طور که بسیاری از حافظان متخصص حدیث به این گواهی داده‌اند. این‌جانب [آلبانی] در این خصوص رساله‌ای دارم بنام «قصة مسیح الدجال ونزول عیسی علیه‌السلام و قتله اياه» امید است بتوانم آن را کامل کنم.

۳- منظور از جماعت گروهی است که براساس اعمال و رفتار پیامبر ﷺ و یارانش عمل کنند و بدان دعوت دهند. گروه نجات یافته همین گروه است و اهل حدیث به همین گروه و کسانی که از پیروان مذاهب و... که از آنان پیروی می‌کنند، اطلاق می‌شود.

۱۰۲- دین الله در زمین و آسمان یکی است و آن اسلام است، الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ
الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹]. «براستی دین [مورد قبول] نزد
پروردگار اسلام است».

و می‌فرماید: ﴿وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]. «و راضی شدم که اسلام دین
ابدی‌تان باشد»^(۱).

۱۰۳- دین اسلام دینی بین افراط و تفریط و بین تشبیه و تعطیل، بین جبر و قدر، و بین
در امنیت دانستن و ناامیدی است.

۱- شارح می‌گوید: دین اسلام قوانین شریعتی است که الله بوسیله رسولان به بندگانش فرستاده است.
اصل و فرع این دین، روایت از رسولان است، این حقیقتی آشکار است که برای هر عاقل، فصیح و
اعجمی، هوشیار و کم‌فهم، تشخیص و پذیرش آن با کم‌ترین دقتی ممکن است لذا هر کس اسلام
را نخواهد می‌تواند آشکارا با انکار یک کلمه تکذیب و مخالفت با اسلام و دروغ بستن به الله یا
شک در گفتار الله یا رد آنچه الله نازل کرده، یا شک داشتن نسبت به آنچه الله شک را نسبت به آن
نفی کرده و یا آنچه به این مفاهیم است، از دین خارج شود. قرآن و سنت به برتری و آموزش آسان
دین اسلام دلالت دارند، زیرا نمایندگان قبایل می‌آمدند اسلام را می‌آموختند در همان وقت بر
می‌گشتند. تفاوت آموزش پیامبر ﷺ در برخی الفاظ بر حسب افرادی بوده که از راه دور برای
آموزش اسلام می‌آمدند، مانند: ضمام بن ثعلبه و وفد عبدالقیس، پیامبر به آن‌ها مسایلی آموزش داده
که ناگزیر باید آن را می‌آموختند، برغم این که پیامبر ﷺ می‌دانست که دینش به زودی در دنیا منتشر
خواهد شد و پیامبرکسانی را به مناطق مختلف فرستاد تا همه نیازهای دینی‌شان را بیاموزند اما
کسانی که در مناطق نزدیک زندگی می‌کردند می‌توانستند در هر وقت به حضور پیامبر ﷺ بیایند تا
آهسته و تدریجی دین‌شان را بیاموزند، یا این که پیامبر ﷺ از حالت و قرائن متوجه می‌شد که
مخاطب او مسایل ضروری و اجتناب ناپذیر را آموخته، بنابراین بر حسب حال و نیاز به او پاسخ
می‌داد.

مثلاً پیامبر ﷺ می‌فرماید: «قُلْ آمَنْتُ بِاللَّهِ ثُمَّ اسْتَقِمْ». «بگو به الله ایمان آوردم و سپس استقامت کن».
(مسند احمد ش/ ۱۵۸۱۴).

۱۰۴- ظاهر و باطن دین و اعتقاد ما همین است و ما از هر کس که با آنچه ذکر شد مخالفت کند، در برابر الله اعلام بیزاری می‌کنیم.

از الله تعالی می‌خواهیم که ما را بر ایمان ثابت قدم بدارد و خاتمه‌ی ما را با ایمان قرار دهد و ما را از هواهای نفسانی مختلف و پراکنده و نظریات متفرق و مذاهب رد کننده مانند: مشبه، معتزله، جهیمه^۱، جبریه، قدریه و... از آنان که با سنت و جماعت مخالفت کرده^(۱) و با گمراهان هم پیمان شده‌اند حفظ کند و ما از آنان اعلام بیزاری و تنفر می‌کنیم و آنها از نظر ما گمراه و پست هستند. «و بالله التوفیق و العصمة».

۱- آلبانی می‌گوید: مانند: مقلدانی که-از قرن چهارم هجری به بعد- تقلید را دینی واجب الاتباع قرار دادند! به همین علت از هدایت و راه یافتن با نور قرآن و سنت اعتراض دارند لذا هر کس تلاش کند از مذهب گرایی نجات یابد و در پی و تمسک به راهنمایی پیامبر ﷺ باشد به پیروی از هواهای نفسانی متهم می‌کنند، الله امام سنت را رحمت کند که می‌گوید: دین محمد ﷺ روایات و احادیث است، آری، این چه روش خوبی است برای جوانانی که از آثار و روایات پیروی می‌کنند.

از حدیث و طرفداران آن روی بر مگردان! که نظریه پرداز و قیاس، ظلمت و تاریکی است اما حدیث، نور و روشنایی.

چه بسا جوانانی که از پیروی هدایت و راه راست غافل و بی‌خبرند! در حالی که خورشید آشکارا طلوع کرده و پرتو افشانی می‌کند.